

راهی برای نجات افغانستان: ایده‌ی تمدنی خراسان فرهنگی

نادر صدیقی

«افغانستان خودمان» تعبیری است که شهید مطهری در یکی از آخرین مصاحبه‌های قبل از شهادتش می‌گوید و می‌خندد: «اگر من بگویم افغانستان خودمان حق دارم، چون ما اهل فریمان در نزدیکی مرز افغانستان هستیم. اگر گفتم افغانستان خودمان، من خودم را در فریمان احساس کردم» (آینده انقلاب اسلامی ایران، ص ۱۱۰).

اکنون باید در ماتقدم تاریخی این گزاره فکر کرد؛ یعنی باید از شرط امکانی گزاره مطهری پرسید: چه چیزی تعبیر «افغانستان خودمان» را به سهولت بر زبان مطهری جاری می‌کرد؟ افغانستان خودمان و یا به عبارتی دیگر «خودمانی کردن افغانستان» یک کردار گفتمانی است که اکنون باید درباره مجموعه قواعد شکل‌گیری آن اندیشید. زبان به تعبیر میشل فوکو «مکان سنت‌ها، عادات بی‌صدای تفکر و ذهنیت نهان مردمان» را تشکیل می‌دهد. زبان مطهری در خودی دانستن افغانستان کوله باری از حافظه تاریخی را بر دوش دارد که باید درباره سرزندگی آن پرسید. برای فهم آن شرایطی که خودی دانستن افغانستان را ممکن می‌ساخت باید به نقطه ماقبل مرزبندی‌های ملی در عصر پیشا استعماری بازگشت. حدود و سرحدات کشوری میان این کشور و آن کشور همسایه همواره وجود داشته است اما «تجربه مرز» در شکل کنونی آن یک رخداد جدید است. رخدادی که عمر چندانی از آن نمی‌گذرد و همزاد روزگار تمدنی اسلام و ایران نیست. مطهری بر اساس تعلق تمدنی اسلامی است که افغانستان را خودمانی می‌داند و سخن او «... اتصالی شیرین با خاطره تمدنی در دوران پیشا ملی‌گرایی دارد و یادآور دورانی است که آن تکثرهای زبانی و هویتی و قومیتی بر اساسی برداشتی اقتدارگرایانه از مدرنیته و تقلید دست‌چندم از فاشیسم و نازیسم، هنوز به زیر چکمه نظامیان سیاست‌ورز این یا آن کشور همسایه نرفته بود. چه چیزی تعبیر «افغانستان خودمان» را به‌صرف فریمانی و خراسانی بودن، به سهولت بر زبان مطهری جاری می‌کرد و آیا امروزه در دورانی که ما مناطق «افغان ممنوع» داریم و یا «افغانی نبودن» به زبانی تازه برای متمایز کردن «ما»ی آریایی از «آن‌ها» بدل شده می‌توان به همان سهولت افغانستان را خودمانی دانست؟ مطهری در دورانی این سخن را می‌گفت که مرزبندی‌های کنونی وجود نداشت، خطی که چند ژنرال انگلیسی در دوران استعمار کشیده و هویتی متمایز به افغانستان و یا بین‌النهرین و آن‌سو و این‌سوی نیل و ماوراالنهر می‌بخشید، از ذهن او نمی‌گذشت و جغرافیای اندیشه‌اش را مساحی نمی‌کرد. امروزه احساس تعلقی که در قالب یک وحدت تمدنی به نام حوزه تمدن اسلامی و یا حوزه فرهنگی خراسان و افغانستان، خط اتصالی ممتد و بی‌مرز بین فریمان و بیرجند و کابل و هرات ترسیم می‌کرد، تحت تأثیر مخرب ناسیونالیسم‌های تنگ‌بینانه و هویت‌های مرگبار، در معرض عبوری هولناک قرار گرفته است. این هویت‌های مرگبار پیامد مستقیم و غیرمستقیم بر بستر یک مداخله شوم و برون منطقه‌ای روییده‌اند و از ویرانه جنگ تغذیه می‌کنند و بر ابعاد آن

می‌افزایند. امروزه واژگان جغرافیایی بار معنایی خشونت‌باری یافته‌اند و آهنگ خوش‌طنین واژگان عراق و مصر و شام و حجاز در ادبیات فارسی و عرفانی، از سوی هویت‌های مرگبار سکولار و یا مذهبی و غیرسکولار، در معرض تهاجمی جدید و قهری معرفتی قرار گرفته‌اند. تحت چنین شرایط نوینی است که افغان‌ها برای ما تبدیل به «آن‌ها» شده‌اند. مطهری در همان جغرافیایی از اندیشه، افغانستان را خودمانی می‌یافت که پیش‌تر اقبال لاهوری، ایران را با جان خود آشنا می‌دید، یعنی بدون آن احساس تعلق عمیق به یک حوزه وسیع تمدنی (که بعدها در معرض ترور و تهاجم ملت‌گرایی‌های تنگ‌نظرانه کمالیستی و رضاشاهی و بعثی قرار گرفت)، سخن گفتن از «ایران ما» توسط نخبگان و روشنفکران همسایه دیگر نمی‌توانست به سهولت سابق باشد. عشق ایران بدون احساس تعلق به یک واحد عظیم فراملی و تمدنی و اسلامی نمی‌توانست آن‌چنان در جان اقبال لاهوری رخنه کند که «ای جوانان عجم جان من و جان شما» بگوید (نادر صدیقی، سایت تاریخ ایرانی، نوروز ۹۳).

آن‌سو و این‌سوی ارس باشد یا هلیل رود و هیرمند واروند و شط العرب و خلیج همیشه فارس، در کل این جغرافیا که روزگاری مکان شکوفایی تمدن اسلامی - ایرانی بوده پدیده جدید به نام «مرز» شکل گرفته که فقط یک معماری فیزیکی نیست. در نفس‌گیرترین روزهایی که افغانستان در پیامد حمله تروریستی بن‌لادن به برج‌های دوقلو در معرض تهاجم امریکا قرار داشت، پیش‌بینی تجدید ساختارهای مرز به‌مثابه یک تجربه دشوار نبود:

«سیم‌های خاردار اکنون نه از مرزهای جغرافیایی بلکه از درون وجدان‌ها و اندیشه‌ها می‌گذرند و به شکل صف‌بندی «ما» و «آن‌ها» درونی شده‌اند. آنچه پیش‌تر دغدغه ژاندارم‌ها و اداره‌جاتی‌های «اداره اتباع بیگانه» بود اکنون به قلعه وجدان روشنفکری بدل شده است» (صدیقی، روزنامه نوروز، مهرماه ۸۰).

به‌این‌ترتیب در دوران موسوم به «یازده سپتامبر» و در آستانه تهاجم امریکا به افغانستان و عراق، مرزهای استعماری که یک قرن پیش منطقه زیست ما در غرب آسیا را مساحی کرده بودند در معرض تجدید ساختار قرار گرفت و اشکال جدید از تجربه مرز و مرزبندی میان «ما» و «آن‌ها» یعنی همسایگان شکل گرفت. «سیاست همسایگی» آن‌چنان که پیش‌تر در جمع‌بندی نظریات کثیری از کارشناسان منطقه‌ای توسط دفتر رهبری ابلاغ شده است و آن‌چنان که در صدر اولویت‌های رئیس‌جمهور منتخب قرار گرفته است اکنون در معرض یک آزمون دشوار و عملی به نام سیطره تدریجی و بسط یابنده طالبان به افغانستان است.

سمت‌گیری به‌جانب قرن نوزدهم در حوزه تمدن ایرانی - اسلامی

قرن من، جانور وحشی من، چه کسی از پس
خیره شدن به درون چشمانت بر می‌آید
و می‌تواند با خون خویش پیوند زند
مهره‌های پشت این دو قرن را؟
(اُسیپ ماندلشتام)

قرنی که گذشت قرن قرارداد سایکس-پیکو، قرن مرزکشی‌های نوین و استعماری در حوزه تمدن اسلامی بود که نخبگان ملی‌گرا در قفقاز و استانبول آن را به شکل «عبور از امت به ملت» درونی کرده و تنها راه پیوست به ترقی و روزگار مدرن دانستند. خطی که یک ژنرال انگلیسی و یا یک دیپلمات فرانسوی در پشت درهای بسته سایکس-پیکو و یا در کنفرانس‌های پاریس ۱۹۱۹ در آن شش ماه تاریخ‌ساز ترسیم می‌کرد فقط منجر به پیدایش کشورهای جدید نشد، آن مرزها همچنین از مغزهای نخبگان بومی ترک و کرد و عرب و فارس می‌گذشت و قلمروهای فرهنگی را به نیمه «مال ما» و نیمه «مال آن‌ها» تقسیم نمود.

در فرایند این مرزبندی‌ها، نوزدهم، زبان فارسی، زبان ترکی، و اسلام که پیش‌تر میراث مشترک محسوب می‌شد، به آن سوی خط تقسیم رانده شد. دوگانه سازی مطلق میان امت و ملت و عبور از اولی به دومی در واقع سرمنشاء یک سلسله مرزبندی‌های جدید در قلمرو مشترک نوزدهم، زبان فارسی و زبان ترکی بود که پیش‌تر در همه قرون حاکمیت گفتمانی امت، نمی‌توانست مشمول تجربه مرز باشد.

یکی دو دهه بعد گذاری مشابه در ایران از مفهوم مشروطه محور ملت به مفهوم الگوبرداری شده از فاشیسم و از الگوهای ژاکوبینی فرانسه رخ داد که مطابق همان قواعد مرزبندی «ترکان جوان» و یا کمالیست‌های بعدی، زبان ترکی و اسلام و تکثر زبانی اقوام ایرانی را به آن سوی خط تقسیم تبعید می‌کرد.

مرزبندی‌های آن قرن سپری‌شده، تخیل جغرافیایی ساکنان حوزه تمدن اسلامی را نیز دگرگون کرد. تاریخ «ترکیه نوین» کمالیستی، «ایران نوین» رضاشاهی، «عراق نوین» و بسیاری از هویت‌های نوین کشوری در این جغرافیا، تاریخ فاصله‌گیری و مرزبندی از همسایه است.

ابراهیم کالین سخنگوی ریاست جمهوری ترکیه در توصیف میراث آن قرن می‌گوید:

برای عبور از آن پارادایم یک‌صد ساله و برای گذر به حوزه‌های فرهنگی متداخل، تصور جغرافیای نوینی را باید در کار آورد که ساختارهای تنگ دولت-ملت را پشت سر بگذارد؛ زیرا تعریفی اتنو سکولار (یا قومیتی-سکولار) که ساختارهای تنگ دولت-ملت‌های خاورمیانه از شهروند ارائه می‌دهد، تنگ نظرانه است و از یکسو زمینه‌ساز رشد هویت‌های تنازع طلب

است و از دیگر سو تعریفی دولت بنیاد از فرهنگ و جغرافیا ارائه می‌دهد. این پارادایم که تمدن و تبادل فرهنگی هزار و چند صدساله و نیز تاریخ و تجربه مشترک را به هویت‌های تنازع طلب استحاله داده، با واقعیت‌های امروزی انطباق ندارد.

از دید این دانشجوی سابق دکتر نصر، پارادایم‌های موجود ساختار دولت - ملت‌های خاورمیانه، کارکردی به‌جز تبدیل مسائل و اختلاف‌های معمول هر جامعه و جغرافیا به یک سلسله اختلاف‌های «هستی شناختی» غیرقابل حل ندارد. تحت حاکمیت همین پارادایم یک‌صد ساله بود که «ما عرب‌ها را خائن دانستیم و آن‌ها ما را گبر و استعمارگر معرفی کردند، به ایران که حدود ۴۰۰ سال با آن جنگی نداشتیم به دیده بدگمانی نگریستیم و تصوف، شعر، ادبیات، موسیقی و فرهنگ را که مرز کشی شیعه - سنی را پشت سر می‌گذارد فراموش کردیم. کردها را عامل تخریب هویتی یکپارچه واتنو - سکولار (ترک) دیدیم که خودمان آن را جعل کرده بودیم...» (ابراهیم کالین، تصور جغرافیای نوین، سایت روزنامه زمان).^۱

در فشرده‌گی عبارت مذکور می‌توان تابلوی یک قرن سپری‌شده را دید که قواعد مرزبندی آن هنوز هم با ماست و خود را در اشکال گوناگون بازتولید می‌کند. ابراهیم کالین پارادایم آن قرن را در حقیقت تبدیل تفاوت‌ها اختلافات به اختلافات «هستی شناختی» می‌داند. تفاوت‌های قومیتی و یا زبانی و مذهبی همواره در این جغرافیا وجود داشت و گاه شکل تنازع آلود به خود می‌گرفت اما بت‌سازی از تفاوت‌ها و به تعبیر کارل اشمیت تبدیل دشمنی به دشمنی مطلق پدیده جدیدی است که باید آن را هم‌زاد ساختارهای نوین دولت - ملت‌ها محسوب کرد. ابراهیم کالین بر این باور است که آن پارادایم را به‌مثابه یک زخم و یک ضربه و صدمه روحی (تروما) بر پیکر جغرافیای مشترک در حوزه تمدنی اسلامی جغرافیای فرهنگی بالکان تا خاورمیانه و قفقاز را دچار نوعی تجزیه و تلاشی و نوعی در خود بسته بودن کرده است. پارادایمی که به‌زعم او از خلال تعاریف تنازع آلود هویتی هنری به‌جز تبدیل اختلافات معمول اقتصادی و یا سیاسی و اجتماعی به «مسائل هستی شناختی» ندارد. هویت ترک در دل پارادایم آن عصر چنان هم‌وزن، چنان مخیل و ابتنا یافته بر شهروندی اتنو - سکولار بود که کردها از ورای آن به شکل مختل‌کننده آن برساخت تک‌واره مشاهده می‌شدند. برساخت «دشمن داخلی» و تلقی بخشی از شهروندان به‌مثابه دشمن، محصول همان ملی‌گرایی تک‌عنصری بود آن‌چنان که «سیاست‌های غیرعقلانی و معطوف به سوءظن، بر بنیاد روانشناسی» محصورشدگی در محیط دشمن «ابتنا یافتند» (کالین، همان).

کشف مجدد تاریخ سلجوق - عثمانی که در سویه فرهنگی و نرم‌افزاری خود مایه‌ای عمیقاً عرفانی و خراسانی دار محصول گریز از تنگنا و خفقان عصر تک‌هویتی به‌جانب «یک تصور نوین جغرافیایی» است، از برقراری پیوندی نوین با «سرآغاز» می‌گذرد. ابراهیم کالین در سمپوزیوم بیست و پنجمین سالگرد استقلال جمهوری‌های آسیای میانه می‌گوید:

CSS.ir

¹ Yeni Bir Coğrafi Tasavvura Doğru, 21 Şubat 2009, İbrahim Kalın, Zaman.

«امروز نیز در واقع ما به تصور جغرافیایی نوین نیاز داریم. به درک نوینی از جغرافیا نیاز داریم که وحدت‌بخش جغرافیای فیزیکی با جغرافیای دل باشد. نیاز داریم که در فراسوی جغرافیای فیزیکی، آن جغرافیایی را که نقشه معنوی آن را احمد یسوی‌ها، حضرت مولاناها، یونس امره‌ها، فرزنانگان خراسان معماری کردند، امروز دوباره آن را بسازیم.»^۱

این رویکرد خراسانی اختصاصی به ابراهیم کالین ندارد. رهبران و کادرهای برجسته حزب عدالت و توسعه در لحظه تدوین «فلسفه تاریخ» برای ترکیه از خاستگاه خراسانی تمدن خود الهام و انرژی گرفته‌اند.

موضع ما در قبال عثمانی‌گری نوین همسایه که در سویه فرهنگی خود از خلال بازگشت به میراث معنوی خراسان به مفهوم «جغرافیای فرهنگی وسیع» می‌گذرد چیست؟ دغدغه شروع دوباره، دغدغه بازگشت به میراث معنوی عثمانی می‌تواند وجهی توسعه طلبانه به خود بگیرد اگر که با یک وجه نظامی و مداخله جویانه مفصل بندی شود و می‌تواند تبدیل به یک فرصت شود اگر که ایران و ترکیه در دل یک همبستگی امت محور به تقویت مشترکات فرهنگی خود اهتمام ورزند و با حرکت از مشترکات اهل بیتی، نوروژی، و عرفانی و خراسانی خود صلح سازی در افغانستان را در اولویت تاخیر ناپذیر لحظه حاضر قرار دهند.

خراسان برای ما بیش از آنکه نام یک جغرافیا باشد نام یک فرهنگ است. نامی است برای «جغرافیای دل» که از مرزهای ملی فراتر می‌رود و سرشتی جهان‌اسلامی می‌یابد. خراسان در این مفهوم گسترده بسی چند فرهنگی و چند زبانی‌تر از آن است که می‌پنداریم. فکر می‌کنم برای نخستین بار رهبری انقلاب بود که متفطن قدرت نرم خراسان بزرگ فرهنگی شده و در دوران ریاست جمهوری خود این قدرت نرم را در متن یک مجادله سیاسی علیه امپراتوری شوروی به کار بردند. اکنون در گذار از عصر شوروی به عصر نوین اسلام‌گرایی، نوبت آن است که خراسان بزرگ فرهنگی در مفهوم ایجابی خود تبدیل به مکان صلح سازی و همگرایی منطقه‌ای شود.

نامه به رهبری

در ۱۷ ربیع الاول در گزارشی پیرامون مناقشه قره‌باغ خطاب به مقام رهبری سعی کردم دیدگاه خودم پیرامون زمینه‌های فرهنگی همگرایی منطقه میان ایران و ترکیه را تبیین کنم. در آن نامه پرسش من این بود که در منطقه پساداعش چگونه می‌توان الگوی مذاکراتی شهید سلیمانی را در حوزه‌های جدیدی از جغرافیای مشترک فرهنگی با همسایگان تسری داد؟

وقتی قاسم شهید ما فضایی مذاکراتی فراهم کرد که در پرتو آن کرکوک بدون شلیک یک گلوله از اسارت پروژه اسرائیلی تجزیه آزاد شود در یادداشتی با عنوان «کرکوک را مذاکره آزاد کرد» نوشتم:

«همه شواهد میدانی گواه بر این است که کرکوک را قدرتی هوشمند آزاد کرده که درایت گفت و گویی و مسئولیت‌پذیری رهبران محلی و مرکزی در کنار حداکثر مراقبت و خون‌پرهیزی فرماندهان، مولفه‌های اصلی آن بود. این قدرت

¹ <https://www.milliyet.com.tr/yerel-haberler/ankara/cumhurbaskanligi-sozcusu-kalin-feto-herkes-icin-kuresel-bir-tehdit-haline-geldi-11583835>

هوشمند و این ترکیب معجزه آسا می‌تواند کل منطقه را از اسارت یک سلسله جنگ‌های بی‌پایان خانگی آزاد کند.» (روزنامه ایران، صدیقی، ۲۹ مهر ۹۶)

آیا می‌توان همین الگوی مذاکراتی را که در عین حال متضمن به رسمیت شناسی نگرانی‌های کلان امنیتی ایران و ترکیه علیه فرایندهای تجزیه‌طلبانه بود، به حوزه‌های جدیدی همچون افغانستان تعمیم داد؟ آنچه امروز در افغانستان می‌گذرد شکل دیگر همان عملیات «ناب گردانی» و تصفیه و پاکسازی خشونت بار است که این بار در ظاهری اسلامی اما در قالبی قومیتی توسط طالبان در نهایت خشونت و توسعه‌طلبی پیگیری می‌شود. عملیات طالبان یک تهاجم و تهدید مشخص متوجه امت مسلمان و همزیستی فرهنگی در گستره امت کرده است. امت برخلاف مفهوم شرق شناسانه و جدیدی که بر آن بار شده هیچگاه معنای تک عنصری نداشته و همواره هویتی ترکیبی بوده که میراث معنوی نوروز، زبان فارسی، عشق به اهل بیت اجزا و مولفه‌های تجزیه‌ناپذیر آن محسوب می‌شود. پاکسازی و تصفیه این مولفه‌های برساننده امت، در کنار کشتار و آواره سازی مردمان جغرافیای نوروزی مشترک ما و همه ملل حوزه تمدن اسلامی است، یک تهدید امنیتی - هویتی متوجه ایران می‌کند: خطی که تیغ طالبان در شمال افغانستان ترسیم می‌کند در پیامد پیش‌بینی نشده خود از دل جغرافیای فرهنگی خراسان بزرگ نیز عبور خواهد کرد.

به تجربه درناک ۲۰ سال اخیر آموخته‌ایم که جنگ‌ها در منطقه ما مملو از توابع و پیامدهای پیش‌بینی نشده هستند. به خصوص افغانستان دیگر آن افغانستان طالبانی ماقبل یازده سپتامبر نیست که یک اقلیت به سادگی بتواند بر آن حاکم شود و یک پارچگی حاکمیتی و تمامیت ارضی را تامین کند. تجزیه افغانستان در پیامد جانبی تهاجم نظامی طالبان می‌تواند بهشت امن تازه‌ای برای داعش باشد که «شاخه خراسان» آن داعیه اشغال آسیای میانه و ایران و پاکستان و افغانستان را دارد. پیامدهای پیش‌بینی نشده جنگ در فراسوی مرزبندی طالبان علیه داعش عمل می‌کند و در صورت عدم توقف جنگ از کنترل همه طرف‌های دیگر خارج خواهد شد. در پیامد فرعی این جنگ‌ها با تبدیل افغانسان به یک دولت فرومانده تمام عیار؛ داعش دوبار سربر خواهد آورد. نباید صبر کنیم تا داعش‌های دیگر در ورژن‌های جدیدتر تکثیر شوند و پس از رسیدن کارد به استخوان عمل کنیم؛ باید این بار تز «صلح پیشگیرانه» را در سطح امت و به خصوص در گستره خراسان بزرگ فرهنگی چنان عملیاتی کنیم که ظهور یک داعش دیگر غیر ممکن شود. آیا ایران و ترکیه می‌توانند گرانبگاه اصلی این صلح‌سازی باشند و به طور مشخص دست طالبان را از تعرض به جغرافیای مشترک نوروزی کوتاه کرده و بر سر میز صلح واقعی و پایدار بازگردانند؟

سرمایه ارتباطی ایران، ترکیه و روسیه در فرایند آستانه و همچنین جامعیت مناسبات دیرینه و خویشاوند محور ایران و ترکیه به گونه‌ای بود که به رغم همه اختلافات و رقابت‌های منطقه‌ای یک توافق اولیه و شش کشوری برای همگرایی شش کشوری (ایران، ترکیه، روسیه و سه جمهوری قفقاز) را ممکن کرد. در پرتو همین جامعیت مناسبات و چندجانبه بودن مشترکات ایران، ترکیه و جمهوری‌های قفقاز بود که وزیر خارجه کشورمان در دیدار با رئیس‌جمهور جمهوری آذربایجان

اراده ایران برای عملیاتی کردن همگرایی شش کشوری را به نمایش گذاشت و خویشاوندی تباری میان مردمان آن سو و این سوی ارس را پشتوانه این رویکرد همگرایانه دانست:

«جناب پرزیدنت... پس از احیای تمامیت ارضی کشور شما و پایان اشغال و همچنین فرصت بازگشت آذربایجانی‌ها به سرزمین‌های اصلی خود، اکنون شرایط طبیعی است و ایران می‌خواهد در این کار کمک کند. ما علاوه بر اینکه دوست شما هستیم، همسایه نزدیک هستیم و از نظر بازگشت جمعیت و بازسازی مناطقی که کارهای بازسازی در آن‌ها انجام می‌شود، نسبت به سایر کشورها برتری داریم. ما آن‌ها را [آذربایجانی‌های از قره‌باغ رانده شده] خانواده و هم تبار خود می‌دانیم. در هر دو ساحل ارس همیشه روابط خویشاوندی و دوستی وجود داشته است» (ظریف، دیدار با الهام علی‌اف).

همان همگرایی منطقه‌ای که پس از احیای تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان در چشم انداز رویت‌پذیر قفقاز قرار گرفت، به طریق اولی، با توجه به خویشاوندی نوروژی و روح خراسانی آن گستره چند کشوری در حوزه تمدن اسلامی می‌تواند به شکلی دیگر با محوریت ایران و ترکیه و کشورهای آسیای میانه در دستور کار قرار گیرد. باید روح خراسانی ترکیه را به جنبش در آورد. در نامه پیشگفته، درباره روح خراسانی ترکیه آوردم:

«کدام کشور اهل سنتی می‌شناسیم که به اندازه ترکیه اهل بیتی و کربلایی و حسینی باشند؟ تاریخ عثمانی برخلاف آنچه شرق شناسی استعماری به ما وانموده و خلاف آنچه ناسیونال فاشیسم عربی و آریاپرستی و اشکال نوین ناسیونالیسم پنتاگونی و میلیتاریستی سعی در بازنمایی و بازپروری چالدرانی آن را دارند مشحون است از مشترکات اهل بیتی و نوروژی و شعری و ادبیات فارسی ما. این را می‌توان در «موزه هنرهای عثمانی» دید، در جا کلیدی‌های ابریشمی حرم مطهر حسینی که حدیث «قال رسول الله حسین منی انا من حسینی» بر آن نقش بسته، در خطاطی «دار دنیا کربلادور هر حسینی مشرب» (دار دنیا کربلاست برای هر فرد حسینی مشرب) و در فارسی نوشته‌های حسینی سرچشمه‌های استانبول در عهد عثمانی، در فرمان سلطان وقت عثمانی که دستور داده بود وقتی عملیات مهندسی راه آهن بغداد حجاز به کربلا نجف رسید ابزار و ادوات آهنین را نم‌دکشی کنند که زیاد سر و صدا نکند زیرا آنجا سرزمین اهل بیت و «آرامگاه مشاهد ماست». بازگشایی ایاصوفیه نشان داد که چگونه آن چه ناسیونال سکولاریزم افراطی و ستیزه‌جو در طول قرن اخیر به موزه‌ها سپرده، می‌تواند دوباره آزاد شود. عثمانی به اعتبار این پیوندهای مشترک تمدنی، ایرانی و اهل بیتی بسی خراسانی‌تر از آن است که ما می‌پنداریم. درویش‌های کوچ‌رو خراسان بودند که مقارن با حمله مغول به آناتولی و خطه روم رفتند و بذر محبت اهل بیت در آنجا پاشیدند. در ترکیه به آن‌ها «خراسان ارنلری» می‌گویند یعنی «عارفان و واصلان خراسانی»، این درویشان مستشاران توانمندی بودند که در حقیقت نرم افزار تمدن عثمانی را تشکیل می‌داند. امروز از مناطق مرزی ایران تا دانوب و قلب اروپای شرقی و بالکان، در جای جای این جغرافیای وسیع می‌توان به زیارتگاه‌هایی برخورد که مردم محلی نام آن را «خراسان ارنلری» نهاده‌اند. زبان ترکی و زبان فارسی روی اسب «درویشان خراسان» به آناتولی رفت و ادبیات فارسی و ترکی را جایگزین زبان رومی کرد ...

نام «آسیای میانه» یک نام‌گذاری استعماری و برخاسته از شرق‌شناسی استعماری است. در ترکیه برای مدت بیش از هفتاد سال، ناسیونالیسم کمالیستی سعی در جعل پیشینه‌سازی «آسیای میانه‌ای» برای ترک‌های آناتولی داشت. می‌گفتند ما از آسیای میانه یم در حالی که در آن ایام هویتی به نام آسیای میانه وجود نداشت، ترکان ترکیه نه از آسیای میانه که از خراسان به آناتولی مهاجرت کرده‌اند. چند سال پیش احمد داود اوغلو نخست وزیر وقت ترکیه با خواندن شعری که سینه به سینه در طول نسل‌ها به نسل او رسیده از زبان مادرش می‌گفت ما از خراسان آمده‌ایم، از منزلگاه میانی اصفهان گذر کرده و به آناتولی رسیده‌ایم. اکنون یک خودآگاهی جدیدی درباره منشأ خراسانی ترک‌های ترکیه در حال شکل‌گیری است و می‌توان از خلال «مرکز بزرگ فرهنگی غزالی در طوس» آن خودآگاهی را تقویت کرد. خراسان پژوهی در ترکیه، یعنی پیگیری ردها و خطوط تماس تمدنی خراسان و عثمانی البته یک سرمایه‌گذاری مستقلی می‌طلبد» (صدیقی، نامه ۱۷ ربیع الاول).

آنچه در ترکیه ویژن «جغرافیای دل» در فراسوی مرزهای ملی نامیده می‌شود، در عین حال به جغرافیای فرهنگی ما نیز تعلق دارد و فقط در چارچوب ویژن جامع جغرافیایی و از خلال بازگشت به خویشتن نروزی و جغرافیای فرهنگی ادبیات فارسی است که می‌توان جوانب مثبت عثمانی‌گری نوین (بازگشت به سویه خراسانی تمدن سلجوق-عثمانی) را علیه جوانب توسعه طلبانه و فتح محور آن تقویت کرد. اتصالی استعاری که به عنوان مثال بن علی ییلدیریم نخست وزیر وقت ترکیه میان مرو تا بالکان ترسیم می‌کرد؛ تابلویی از «وحدت در عین تنوع» بود:

«پل‌های دل که از بورسا تا بخارا، از سیواس تا سمرقند، از مرو تا کاستامونو، امتداد یافته پل‌های ماست. ترانه‌ها و نفس‌های (این حوزه جغرافیایی) ترانه ماست. همه این جغرافیای دل که در طول اعصار رنگ‌های متفاوت در آن به برابری و مساوات زیسته‌اند از آن ماست. شهرهایی که در آن خون تاریخ جاری است و عطر لاله پراکنده شده، گنبدهایی که سر به عرش برافراشته‌اند همه از آن ماست.» (بن علی ییلدیریم، سخنرانی در انجمن معماران و شهرسازان ترکیه).

«پان ترکیسم» ابزار مفهومی کارآمدی برای توضیح ویژن مذکور نیست. باید به جای توسل به مفاهیم نخ‌نمای یک عصر سپری‌شده، یک ویژن برتر در کار آورد که چالش عثمانی‌گری را در سویه خراسانی آن تبدیل به فرصت کند و این صرفاً یک بحث نظری نیست: در فرایند عمل مشترک برای صلح‌سازی و همگرایی منطقه‌ای است که می‌توان در عین استمرار رقابت‌ها، مرده ریگ قرن سپری‌شده را پشت سر گذاشت و واقعا «سپری کرد».

با توجه به همین ضرورت بود که در نامه مذکور نوشته بودم:

«پان ترکیسم و یا هر نوعی گرایش تجزیه‌طلبانه را صرفاً به کمک یک مفهوم فراگیر و تمدنی از ایران می‌توان پاسخ داد و نه از طریق تقلیل هویت ملی ایرانیان به یک هویت تک‌عنصر و تک‌واره که از قضا از جنس همان تجزیه‌طلبی است که به جنگ با او برخاسته. امروزه آن نوع ایران‌گرایی ناسیونال فاشیستی که تجزیه تهران از تبریز و اردبیل و خوزستان را تعقیب می‌کند با آن نوع ترک‌گرایی و یا عرب‌گرایی که در مسیری معکوس در کار تجزیه تبریز از تهران است چونان دو لبه قیچی در دو جهت مخالف، تجزیه‌طلبی واحدی را به پیش می‌برند».

اکنون بحران افغانستان آزمون بزرگی برای کاربرست مفهوم فراگیر تمدنی از ایران در یک عرصه مشخص صلح‌سازی عرضه کرده است. ایران می‌تواند در کنار ترکیه و دیگر بازیگران منطقه‌ای، در فرایند عمل صلح‌سازی درک تمدنی خود را به نمایش بگذارد. بی‌تردید رزم پیروز شهید سلیمانی علیه داعش ضمن رفع یک مخاطره بزرگ منطقه‌ای، یک مبارزه تمدنی بود و سایه یک تهدید واقعی را نه فقط از فراز منطقه ما که از فراز تمدن غرب نیز دور کرد؛ اما باید آن دستاورد سترگ را در یک عرصه متفاوت یعنی عرصه «غیر ممکن کردن بازگشت داعش» استمرار بخشید و نهادینه کرد. تر غیرممکن سازی ظهور یک داعش دیگر تا حدودی می‌تواند از تجربه اروپای پس از جنگ در جهت غیرممکن سازی یک جنگ دیگر بر فراز ویرانه‌های نازیسم و فاشیسم تغذیه کند: اگر در اروپای پسا فاشیسم پرسش این بود که چگونه می‌توان از خلال یک سلسله همکاری‌های اقتصادی و تبادل‌های فرهنگی یک جنگ دیگر را برای همیشه غیرممکن کرد، در منطقه ما با توجه به تهدیدهای هم پوشانی شده گوناگون، از توسعه طلبی و اشغالگری صهیونیستی گرفته تا تهدیدهای داعشی و تحریم‌های جنگ آسای امریکایی پرسش این است: درهم تنیدگی اقتصادی و فرهنگی این منطقه وسیع را چگونه می‌توان به چنان سطحی ارتقا داد که تحریم‌های ضد ایرانی و در کنار آن تهدیدهای هویت مرگبار در اشکال گوناگون «سلب محیط» شوند یعنی محیط عضوگیری جریان‌های افراطی و هویت‌های مرگبار، و در کنار آن محیط اثر گذاری اقتصادی تحریم سلب و مختل شود؟ پاسخ این پرسش را باید در سیاست همسایگی نوین و در اولویت مناسبات با همسایگان جست. منطقه ما شاهد هم‌گرایی شبکه‌های قاچاق مواد مخدر، انسان، سلاح، ابژه‌های فرهنگی و تروریسم است؛ یعنی حتی در غیاب داعش هم بر زمینه ردی که از این غیاب شکل می‌گیرد، ما شاهد حضور دیرپای این شبکه خواهیم بود که از سویه‌های تاریک جهانی شدن تغذیه می‌کند. بدون شبکه فرامرزی مدنی نمی‌توان به مصاف تروریسمی رفت که مستقیماً مدنیت این حوزه تمدنی را به آماج حملات فرهنگی و پاکسازی فرهنگی بدل ساخته. دولت‌ها باید تسهیل‌گر شکل‌گیری این درهم تنیدگی شبکه‌ای منطقه‌ای باشند.

هویت‌های مرگبار به منزله موج دوم تجزیه امت مسلمان

منطقه ما در آغاز قرن گذشته، در گذار از پارادایم امت به ملی‌گرایی‌های کپی برداری شده از الگوهای فاشیستی و پیشا فاشیستی زمانه، چیزهایی را از دست داد: حد درهم تنیدگی منطقه‌ای در هزاره امت، به یمن مشترکاتی همچون اسلام، زبان و ادبیات عرفان بنیاد فارسی، زبان عربی، و نوروز مانع از شکل‌گیری مرزهای تمایز هویتی می‌شد. نظریه‌پردازان هویت ملی در این یا آن کشور برای پیشبرد پروژه «ملت‌سازی» با دشواری‌های زیادی جهت مرکزکشی‌های هویتی مواجه بودند. هویت‌های کپی برداری شده از الگوهای اقتدارگرایانه اروپا بر دگرسازی از همسایه ابتدا یافته بودند و بنابراین پیاده کردن آن الگوها در یک منطقه آکنده از مشترکات همسایگی خالی از صعوبتی خشونت بار نبود. در حالی که در همه قرون امت، مشترکات فرهنگی و تمدنی از قبیل از نوروز و ادبیات فارسی در درون قلمرویی مصون از تعرض و مرکزکشی‌های عقیدتی و مذهبی زیسته می‌شد، در فرایند گذار به هویت ملت، در شکل الگو برداری شده از شرق‌شناسی استعماری، مشمول

مرزبندی‌های ملی شد. در دهه آغازین قرن بیستم، جریان موسوم به «ترکان جوان» کار تهاجم به امت را از تهاجم به سروری زبان فارسی آغاز کرده و پادشاهان عثمانی را به‌مثابه «پرستندگان مدنیت عجم» طبقه‌بندی کردند. دو سه دهه بعد کمالیست‌ها درباره کردهای ترکیه گفتند زبان کردی در حقیقت همان نسخه مخدوش شده زبان ترکی است که به مراتب بیش از زبان عثمانی در معرض تهاجم زبان فارسی قرار گرفته است. خشونت مستتر در تز «ترک‌های کوهی» در حقیقت در سویه زبان شناختی خود از همان مرزبندی نسل قبلی ملی‌گرا یعنی ترکان جوان علیه امت و زبان فارسی تغذیه می‌کرد؛ به عبارت دیگر حد درهم تنیدگی اسلام، عرفان، و زبان فارسی و نوروز در دل پارادایم امت چنان بود که عملیاتی ساختن «گذار از امت به ملت» یعنی فرمول مشهور ترکان جوان و کمالیست‌ها، نمی‌توانست بدون مرزبندی هویتی علیه آن مولفه‌های فربه فرهنگ عثمانی صورت پذیرد.

پارادایم آن عصر برآمیزی و نقاط تماس فرهنگ‌ها را بر نمی‌تابید. فاصله‌گیری هویتی از همسایه و ناب‌گرایی‌های ملی که همبسته پاکسازی‌های نژادی و قومیتی بود در سطح فرهنگی و میراث معنوی تمدنی نیز بازتاب خود را داشت:

«هر متنی به صورتی «هیبرید» است و همه ما «دورگ‌گانیم». در یک فضای فرهنگی [که دورگه بودن را بر نمی‌تابد و ناب‌گرایی فرهنگی را به معنای نفی تبادل و برآمیزی با فرهنگ‌های دیگر را می‌ستاید] مانند زبان فارسی دوگانگی و تضاد (دایکوتومی) وجود دارد میان خالص بودن (پیوریتی) و ناخالص بودن (ایمپوریته) که البته در آن خالص بودن خوب است و ناخالص بودن بد است. کوششی که در مورد این آثار انجام گرفته، یعنی تلاش شده تا رد پای این آثار پاک شوند، به این خاطر بوده که آن‌ها را خالص و اصیل (پیور) جلوه بدهند. لیکن من معتقدم که دقیقاً همین «دورگه» (هیبرید) بودن آن‌ها مهم است و این چیزی از ایرانی بودن آن دو شعر یا ابداعگر بودن آفرینندگانشان کم نمی‌کند... پس همه ما دارای فرهنگ‌های دوگانه و بلکه چندگانه‌ایم. شما این را راحت‌تر می‌توانید درک کنید اگر از مقوله شعر بیرون بیایید و این مفاهیم را به مقوله‌ی نژادی ببرید. نژادپرستان همواره نژاد خود را ناب و پاک می‌خواهند و تمام گفتار یاوه‌ای که درباره نژاد آریایی می‌شود، بر همین اساس است. در حالی که ما اگر دو رگه بودن را هنجار (نرم) قرار دهیم، ناگزیر هنجاری وجود خواهد داشت که در آن دیگر تخالف میان خالص بودن یا ناخالص بودن از میان برداشته می‌شود» (کریمی حکاک).

همین رویکرد ناب‌گرایانه، سرشت نمای گفتار کمالیستی درباره نژاد ترک بود که با توسل به قواعد پیشگفته طرد، اقدام به تصفیه چند رگه بودگی فرهنگ عثمانی می‌کرد:

«ادیات ما، سیاست ما، فلسفه ما و اخلاق ما مخلوطی از مدنیت عجم و مدنیت اروپایی است.»^(۱)

به عبارت دیگر همان ناب‌گرایی ناسیونال-فاشیسم و سکولاریسم افراطی که در چندرگه بودگی فرهنگ ایرانی و برآمیزی آن‌ها با ترک و عرب بر نمی‌تافت در ترکیه نیز به شکلی مشابه تیغ غیریت‌سازی‌اش را متوجه رشته‌ها و ریشه‌های فارسی-عربی فرهنگ عثمانی می‌کرد. شاهرخ مسکوب در تجلیل از پروژه ملت‌سازی رضاخانی و ابتدای هویت «ایران نوین» عصر رضاشاهی بر فاصله‌گیری از همسایه می‌نویسد:

«مردمی که از زمان جنگ ایران و روس در برخورد با تمدنی تازه و غریب زبونی کشیده بودند اکنون که از برکت آگاهی به هویت خود، می‌خواستند بر پاهای لرزان بایستند، نیازمند اعتماد به نفسی بودند که از تاریخ اسلام ایران کمتر به

۱. گوک‌آلپ؛ ص ۵. حرث و مدنیت؛ ۱۹۱۸.

دست می‌آوردند؛ زیرا این دوره، با اقوام و سرزمین‌ها و جهان‌بینی و فرهنگ مسلمان‌های همجوار آمیخته است.» (شاهرخ مسکوب، داستان و ادبیات و سرگذشت اجتماع، ص ۸)

به این ترتیب برای نخستین بار در تاریخ شرق مسلمان است که می‌بینیم همان «برآمیختگی‌ها» و تبادل‌های فرهنگی که قرن‌ها مایه قوام و دوام خلق‌های همسایه بوده ناگهان در لحظه رضاخانی و کمالیستی تبدیل به «مسئله» می‌شود و همراه با آن کردارهای گفتمانی و عملیات نظامی و کوچاندن‌ها و تحقیر این یا آن قوم و جنگ‌ها که در این سو یا آن سوی مرز، به رغم همه تفاوت‌ها و تضاد بین هویت پردازان این سو و آن سوی مرز، از منطق و قواعد مرکزکشی واحدی تبعیت می‌کند.

آنچه نویسنده مذکور «برکت آگاهی به هویت خود» می‌نامد امروزه در معرض ساختارشکنی متفکرین و معرفت‌شناسانی قرار گرفته که در کار رمز زدایی از هویت‌های تک‌واژه هستند. همجوارستیزی و همسایه‌هراسی در قرن گذشته و بنیادگرایی‌های قرن حاضر محصول شوم این نوع هویت آگاهی‌ها بود که هنوز هم رسوبات اندیشگی آن بر ذهنیت تک هویت‌های تک‌واژه ملی، قومیتی سنگینی می‌کند. هویت‌های تک‌واژه طالبانی، داعشی و قومیت‌گرایی‌های تمویل شده و تسلیح شده توسط آمریکا حاملان نوین همان اندیشه هستند که این بار در ظاهری مذهبی عرضه می‌شود.

اکنون پس از یک قرن، هویت مرگبار جدیدی در زهدان و ماتریس جنگ‌ها و مداخلات برون منطقه‌ای در منطقه، به معنای فوکویی این کلمه «متولد شده‌اند» که در حقیقت فاز دوم تجزیه علیه امت و علیه مشترکات همسایگانی را به پیش می‌برند. شهید مطهری در یادداشت‌های خود ضمن دفاع از تسامح تمدنی و تنوع چند فرهنگی در قرون طلایی تمدن اسلامی از اقبال لاهوری نقل می‌کرد:

«اندیشه نژادی که اکنون بیش از هر زمان دیگر با نیرومندی در جهان اسلام کار می‌کند، ممکن است بالاخره وسعت نظر انسانی را که ملت‌های مسلمان از دین خود فرا گرفته بودند محو کند.» (اقبال: ص ۱۸۶).

امروز یک قرن پس از اقبال می‌توان گفت همان «وسعت نظر انسانی» که تمدن اسلامی بر آن مبتنا یافته بود در معرض تهاجم امواج نوینی از هویت‌های مرگبار و تک‌واژه قرار گرفته که این بار ناب‌گرایی‌های خود به گفتاری ظاهراً مذهبی در آورده‌اند اما در مقام عمل از همان قواعد طرد، همان قواعد تقسیم‌بندی و همان راهبردهای پاکسازی تبعیت می‌کنند. آن چه که در پیامد تفاهم استعماری سایکس-پیکو و کنفرانس‌های فاتحین جنگ اول جهانی در پاریس ۱۹۱۹ عثمانی را تجزیه کرد، با آن چیزی که یکی دو دهه پیش از آن توسط ترکان جوان به شکل «گذار از امت به ملت» فرموله شد لزوماً همگن نبود؛ با این وجود نوعی تلاقی در فضای یاس و شکست و جنگ میان ملی‌گرایی‌های تک هویتی و بازترسیم نقشه‌ای که فاتحین آن را «خاورمیانه» نامیدند به وجود آمد. امروز نیز گروه‌های افراطی در اشکال گوناگون سکولار و یا

مذهبی و قومیتی در پس مرزبندی‌ها و حصارکشی‌های تک هویتی گذار مشابهی از امت در مفهوم ترکیبی و چند فرهنگی آن را فرموله می‌کنند که در حالت تلاقی با جنگ‌ها و مداخلات برون منطقه و جنگ‌های خانگی می‌توانند همان فرایند تجزیه را عمق تازه‌ای بخشند. عرض من در نامه مذکور خطاب به مقام رهبری این بود ما باید برای پاسخ به چالش‌ها و تهدیدهای نوین، پیوند نوینی میان ملت و امت در مفهوم دموکراتیک و چند فرهنگی آن برقرار کنیم که به نوبه خود تبادل فرهنگی و تبادل تجاری را در متنی از همگرایی وسیع منطقه‌ای شتاب تازه‌ای بخشد:

ما برای مقاومت در مقابل آن خط توسعه‌طلبانه صهیونیستی از «نیل تا فرات» که اکنون در دومین گام توسعه طلبانه خود تبدیل به «از نیل تا آن سوی خلیج فارس» شده و برای پیشبرد مقاومت ملی در فضایی ضد برجایی که لابی جنگ افروز همان رژیم در امریکا به وجود آورده نیازمند آن هستیم که دوباره ملت و دوباره امت شویم یعنی دوباره ملت-امت شویم. بازتعریف ملت در مفهوم دموکراتیک خود ارمان امام خمینی بود به این ملت کبیر...می‌خواهم عرض کنم همچنان که جعل و ابداع مفهوم تنگ نظرانه «ملت» به شکل یک امر ضد امت، زمینه‌ساز تجزیه عثمانی به بیست و چند کشور شد، روایت‌های روزآمد همان «گذار» می‌تواند همان فرایند تجزیه را، این بار در کل سپهر امت، به شمول ایران دامن بزند.

اکنون برآمدن درخشان یک خراسان مشارکت‌جوی انتخاباتی می‌تواند سرشت الگویی ایران را در جغرافیای وسیع خراسان فرهنگی در مفهوم فرامرزی تقویت کند. این خراسان نوین در مفهوم وسیع چند فرهنگی می‌تواند به کمک همه مولفه‌های شیعی و اهل سنتی و ترکی و تاجیکی خود سکوی پرش به سوی شرق در وسیع‌ترین مفهوم آسیایی خود باشد؛ و این با طبیعت تاریخ و هویت تمدنی ایران اسلامی نیز سازگار است: ایران در مرحله گذار به اسلامیت، در حقیقت بر امواج جهانی شدگی آن روز جهانیت نوینی کسب کرد و در نقطه تلاقی و درهم جوشی تمدن‌های شرق و غرب واقع گردید.

در ایران انتخاباتی و جمهوری‌گونی قومیتی و زبانی و فرهنگی ایران و به گوناگونی در سبک‌های زیستی و سنتی ایران به دیده امنیتی و به مثابه تهدید نگریسته نمی‌شود، برعکس آن تنوع نوعی «دارایی معنوی ایران» محسوب می‌گردد؛ اما باید این «دارایی و ثروت فرهنگی» با اشکال دیگر دارایی و به خصوص ثروت مادی در معرض تبادل قرار داد. ترک و عرب و کرد و بلوچ و ترکمن فقط یک ثروت معنوی و یک دارایی فرهنگی صرف نیست، این تنوع زبانی و فرهنگی مذهبی یک ذخیره بزرگ معنوی و فرهنگی است که قابلیت تبدیل به اشکال دیگر دارایی‌ها یعنی دارایی مادی و اقتصادی و تجاری را دارد. مهم این است که ما حاضر باشیم «نرخ تبدیل» یک دارایی به یک دارایی دیگر را پردازیم. هموطنان عرب ما می‌توانند با تکیه بر همین ثروت و دارایی زبانی و فرهنگی پل‌های فرهنگی و تجاری خرمشهر و آبادان و ماهشهر و ... با جهان عرب و همزمان با بازگشت صدها هزار آواره به شهرهای آزاد شده، مسئله بازسازی اقتصادی قفقاز به یک موضوع مبرم تبدیل شده است. ترک‌های تبریز و اردبیل و زنجان و همه شهرها و روستاهای مجاور مرز می‌توانند نقش شایسته خود در بازسازی قفقاز و در شکل دادن به همگرایی شش کشوری (ایران، ترکیه، روسیه و سه جمهوری قفقاز) را برعهده گیرند.

عین همین سخن را درباره «خراسان فرهنگی» و خراسان بزرگ تجاری و اقتصادی می‌توان گفت: خراسان فقط یک جغرافیا نیست، یک فرهنگ است، خراسان یک جغرافیای بزرگ چند زبانی و چند فرهنگی است که می‌تواند پل و نقطه اتصال ما با افغانستان و جمهوری‌های آسیای میانه باشد. همچنان که زاهدان و زابل می‌تواند تخته پرش تجاری و فرهنگی ما به شبه قاره هند و پاکستان و افغانستان باشد. باید این ظرفیت فرهنگی، از مشترکات فرهنگی استان‌های مرزی با خویشاوندان دینی و قومی خود با کشورهای مجاور را در معرض ظرفیت‌سازی نوین قرار داد تا سرمایه فرهنگی ما به سرمایه اقتصادی و تجاری تبدیل شود. در مسیر این راهپیمایی منطقه‌ای به سوی صلح و توسعه پایدار استفاده از ظرفیت علما و روشنفکران اهل سنت نیروی نوینی بر قدرت نرم ایران خواهد افزود.

این نگاه نوین به منابع نیروی نرم ایران همچنین متضمن مهندسی معکوس آن مهندسی ژاکوبینی هویت ملی است که تکثر فرهنگی را به دیده امنیتی نگریسته و به کمک اشکال گوناگون دیوارهای صلب فیزیکی و هویتی سعی در مرزبندی ماهیتی و وجودی میان اقوام و خویشاوند برون مرزی داشتند.

در این جغرافیای وسیع تمدنی، از بدو تاسیس ملی‌گرایی‌های افراطی و تمرکزگرا و اقتدارگرا، به استان‌های پیرامونی به دیده امنیتی به دیده «حلقه آسیب‌پذیر ملی» نگاه شده است. در حالی که شهرهای مرزی و پیرامونی همیشه در طول تاریخ «منزلگاه تبادل فرهنگی و تجاری و اقتصادی» با کشورهای همسایه بوده‌اند. باید این منزلت تبادل فرهنگی و تجاری استان‌های پیرامونی را در جهت شکل دهی به یک صلح پایدار منطقه‌ای اعاده و تقویت کرد.

راهبرد صلح‌سازی منطقه‌ای در گستره جغرافیایی امت در عین حال در پیامد بلافصل خود می‌تواند مهندسی صهیونیستی در جهت ائتلاف‌سازی ضد ایرانی را در معرض «مهندسی معکوس» قرار دهد. طی سال‌های عبور از برج‌ها، سند امنیت ملی امریکا مدعی بود:

«کشورهای منطقه که در طول دهه‌های متمادی مسئله اسرائیل و اشغال قدس را منشاء بحران‌های منطقه می‌دانستند، اکنون به تدریج متوجه می‌شوند که ایران و نه اسرائیل است که باید به عنوان «مسئله اصلی» طبقه‌بندی شود».

راهبرد صلح و همکاری‌های منطقه‌ای حول صلح‌سازی در افغانستان و بازگشت ناپذیر کردن داعش و حول وحدت و اخوت جهان اسلامی در دفاع از حقوق بشری فلسطینی‌ها و حق عبادت در قدس شریف و تحکیم هویت اسلامی قدس، می‌تواند آن شیفت صهیونیستی را در معرض مهندسی معکوس قرار دهد. باز آفرینی و باز تاسیس مناسبات برادرانه میان مولفه‌های شیعی و اهل سنت منطقه ما در عین حال خود مفهوم «امت» را در معرض غنی‌سازی معنایی قرار خواهد داد و جایگاه قانون اساسی محور این واژه شریف را در چارچوب همگرایی فرهنگی و اقتصادی و سیاسی منطقه‌ای اعاده خواهد نمود. در این میان دفاع از اساس جمهوریت در افغانستان و کمک به تحکیم پایه‌های جمهوریت نوپای آن کشور به مفهوم آن است که هر دو «جمهوری اسلامی» منطقه مرزهای مشترک خود با امارت طالبانی را تحکیم و تقویت کنند. افول و زوال ساختارهای ملت-دولت در هر یک از کشورهای منطقه در مقام عمل پیامد جز تقویت ساختارهای شبکه‌ای جرایم سازمان یافته و تروریسم نخواهد داشت. منطقه ما اکنون در کلیت خود با تهدیدهای مشترکی مواجه است که به طور مستقیم

ساختار دولت-ملت‌های منطقه را به آماج بلافصل خود بدل کرده است. تروریسم در شرایط فعلی ماهیت نوینی یافته و از خلال همگرایی با جرایم سازمان یافته، به خصوص قاچاق مواد مخدر و قاچاق انسان و قاچاق عتیقه‌جات و انواع جرایم سازمان یافته جدید، به یک هم افزایی شوم با همه پدیده‌ای منفی دیگر نظیر فقر و توسعه نایافتگی رسیده. تروریسم در شکل ترکیبی و جدید خود نفوذ به ساختارهای ملت-دولت را آغاز کرده و در شکاف دولت ملت‌های ناکارآمد زندگی می‌کند. منطقه ما بدون دولت‌های توانمند و کارآمد نمی‌تواند در مقابل نفوذ ساختارهای مافیایی و تروریستی مقاومت کند. به بیان روشن‌تر: شدت مخاطراتی که به طور مستقیم و توأمان امنیت انسانی شهروندان و ساختار دولت ملت‌ها را به زیر ضرب گرفته به حدی است که دیگر این منطقه طاقتی برای منازعات هویتی ندارد. همه ما در یک کشتی زندگی می‌کنیم و اگر دولت‌های توانمند و مقاوم در مقابل فساد و نفوذ ساختارهای مافیایی نداشته باشیم دیری نخواهد گذشت که همه کشورهای منطقه به جای کشتی واحد، در باتلاق واحدی فرو روند. پس باید در مقابل تهدیدهای مشترک، به طور مشترک و شبکه‌ای مقابله کنیم و مبارزه با تروریسم را به مبارزه با ایدئولوژی خشونت و ترور و به مبارزه با منابع مالی تروریسم بسط دهیم.

آزمون سیاست همسایگی که از قضا در راس اولویت‌های سیاست خارجی او قرار دارد اکنون باید کارآمدی خود را به اثبات برساند. به طور مشخص همسایه ما افغانستان اکنون در معرض شعله‌های داعشی و طالبانی قرار گرفته و بیم آن می‌رود که جنگی ۵۰ ساله همه امیدهای معطوف به صلح را در کام خود فرو برد. منطقه ما به یک صلح پیشگیرانه نیاز دارد تا زخم‌های دو دهه جنگ پیشگیرانه را علاج کند. خراسان بزرگ و فرهنگی آن چنان که در طول تاریخ بر جغرافیای وسیعی از ترکستان و جیحون تا خزر و ساحل رود دانونب و بالکان و حتی شمال افریقا (خراسان شناس بزرگ علامه عطاردی سلسله خراسانی‌های شمال افریقا را ثبت کرده است) نقش بسته اکنون می‌تواند الهام بخش ایده یک «صلح خراسانی» باشد. طرح‌های صلح در قطر و مسکو و ترکیه یکی پس از دیگری بن‌بست خود را آشکار کرده است. اکنون نوبت ایران است که طرح صلح مستقل خود را عرضه کند:

برآمد یک خراسان بزرگ مشارکت‌جو از دل صندوق‌های انتخابات ریاست جمهوری فرصتی بی‌بدیل در اختیار رئیس‌جمهور منتخب قرار می‌دهد تا این قدرت نرم ملی را تبدیل به نقطه عزیمت یک رویکرد خراسانی جدید و فرامرزی نماید. آن‌ها که امروز در افغانستان در معرض خطر طالبانی و داعشی قرار گرفته‌اند خراسانی هستند، درست مثل ساکنین منطقه‌ای که شرق‌شناسی استعماری نام «آسیای میانه» برای آن جعل کرده است. ایران اگر بخواهد در حاشیه توافق قطر و پاکستان و مسکو قرار بگیرد نقشی حاشیه‌ای و حداکثر بازی‌ساز خواهد داشت اما با حرکت از نقطه عزیمت مستقل «صلح خراسانی» می‌تواند تبدیل به بازی‌گردان شود. معادله جاری برای نخستین بار در شرایط پس از یازده سپتامبر، برای شیعیان افغانستان و ایران فرصت تغییر بازی و فرصت‌سازی بزرگی وجود دارد که می‌تواند موازنه موجود در افغانستان را بصورت ماندگاری تحت تأثیر قرار دهد. شیعیان می‌توانند در صحنه سیاسی افغانستان به نیروی سومی بدل شوند که کفه قدرت را به سود بازیگران دیگر سنگین یا به ضرر آن‌ها سبک می‌کنند اما این نقش آفرینی می‌باید نه به شکل جداسرانه بلکه در کنار سایر مولفه‌های هویت ملی افغانستان و در دل یک ویژن بزرگ خراسانی صورت پذیرد.

در معادله‌ای که فعلا با طالبان پیش روی ماست، خروج آمریکا و شکست پروژه آن در افغانستان و تضعیف جبهه هوادار غرب نشان پیروزی بزرگ‌تری برای تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران ما دارد؛ مذاکرات و توافق با طالبان در تهران و قطر هم در ادبیات تربیون‌های رسمی انعکاس یافته که از تفاوت رفتار و پروژه طالب‌ها با قبل سخن می‌گویند. ولی در این فرایند ما نه بازی‌گردان که بازی‌گرانی هستیم که باید در این مرحله به خاطر دشمن مشترک و اهداف نزدیک، اعتماد کنیم و برگه خود را در زمین او بازی کنیم. می‌توان معادله‌ای متفاوت خلق کرد و بازی‌گردانی را پیشه کرد. این معادله جدید می‌تواند از طریق نخبگان شیعی افغانستان از یک سو و کثیری از نخبگان افغانستان که با همه تنوع تاجیکی و ازبکی و شمالی و بدخشانی و هراتی... خود احساس تعلقی نیرومند به هویت خراسانی دارند و بعضا در فضاهای مجازی و گروه‌های فرهنگی همین نام شریف خراسان را برای خود نمادینه کرده‌اند شکل عملیاتی به خود گیرد.

تهاجم طالبان اگر متوقف نشود و اگر بازگشتی به تعهد صلح صورت نگیرد تجزیه افغانستان امری کاملا محتمل خواهد بود. از این رو باید به افغانستان باید کمک کرد که ساختار دولت-ملت مدرن را تکمیل کند. هویت ملی افغانستان یک بار دیگر در معرض «ازجا درفتگی» قرار گرفته است. به تعبیری دیگر «کارت‌ها از نو بازی می‌شود». در این میان تقویت هویت خراسانی افغانستان می‌تواند به مثابه یکی از مولفه‌های هویت ملی نوین، نقشی بی‌بدیل در بازسازی «یک افغانستان دیگر» یعنی افغانستان آشتی یافته با تاریخ خراسانی-تمدنی خود داشته باشد.

ارائه یک تابلوی روشن و دقیق از پیچیدگی‌های لحظه کنونی افغانستان و استخراج یک طرح صلح از دل آن پیچیدگی‌ها داعیه این نوشتار نیست اما تمرکز بر یک ویژن جدید خراسانی به نام «خراسان بزرگ فرهنگی» می‌تواند نقطه عزیمتی نیکو برای ورود به مسئله صلح به دست دهد؛ هیچ یک از کشورهای میزبان مذاکرات صلح جایگاه و موقعیت ممتاز کشورمان را ندارند زیرا مسئله افغانستان با در نظر گرفتن هزاران رشته و ریشه مشترک، برای کشور ما مسئله‌ای «خارجی» نیست؛ خراسان در مفهوم فرهنگی و تمدنی خود کجا آغاز می‌شود و در کجا پایان می‌یابد؟ این مسئله آن‌چنان مغز سوز است که اگر متولی اصلی این جغرافیای عظیم فرهنگی یعنی ایران نتواند ابتکار عمل آن را به دست بگیرد شاهد «خراسان» پردازی‌های جعلی خواهیم بود که شاخه به اصطلاح «داعش خراسان» یکی از اشکال متصور آن است:

«داعش باشد یا طالبان، شبکه حقانی باشد یا هر گروه دیگری، افغانستان ضعیف درگیر مشکلات داخلی همواره مستعد جذب گروه‌های رادیکالی خواهد بود که در نگاهی آخرالزمانی واقعا باور دارند که خراسان بزرگ درست همان مکانی است که لشکر اسلام با پرچم‌های سیاه برخواهد خاست و زمان آن نزدیک است. این نبرد اکنون با بهره‌گیری از مدرن‌ترین ابزار ارتباطی در حال یارگیری است؛ اینکه تفکر جهادی در نگاه خود آن‌ها در عمل به سود کدام رقیب بازی بزرگ جدید در افغانستان باشد، برای آن‌ها موضوعیت ندارد و مسئله آن‌ها نیست. این تفکر و نیروهای وفادار به آن در پشت پرده از حمایت‌های مالی و منابع قدرت جهانی و منطقه‌ای برخوردارند. بازی بزرگ جدید تازه در حال آغاز شدن است و اگر برای افغانستان راه‌حلی سیاسی یافت نشود، باید در انتظار انفجارهای شدیدتری بود» (بازی بزرگ جدید، پیرمحمد ملازهی، روزنامه شرق).

ترسیم مرزهای اسلام تمدنی با اسلام افراطی‌گرایانه و جعل شده در اتاق فکرهای استعماری فرصتی است که یک بار در دوران گرگ و میش تحولات شوروی از دست رفت. جمهوری‌های آسیا میانه به طور طبیعی در امتداد حوزه تمدن ایرانی اسلامی قرار دارند، بازگشت فرهنگی آن جمهوری‌ها به خویشن تاریخی خود از خلال بازگشت به میراث معنوی حوزه تمدن ایرانی-اسلامی می‌گذرد. اگر ایران نتواند در مسیر این بازگشت‌گرایی بازی‌گری کند، گروه‌های افراطی نوعی دیگری از «بازگشت» را عرضه خواهند کرد.

آن شروع نیرومند و مکتوب در نامه امام خمینی به گورباچف و آن گام بلند که جانشین ایشان در امتداد حوزه تمدنی نروزی برداشتند متأسفانه به راهنمای عمل وزارت خارجه و نهادهای فرهنگی کشور تبدیل نشد و در نتیجه، در غیاب ایران، فضایی برای مانور جریان‌های افراطی و تمویل شده توسط سعودی فراهم آمد که چند دهه طول کشید و هنوز رسوبات آن بر زمین ملت‌هت مبتله منطقه ما نقش بسته است.

مرزکشی مفهومی میان تفکر داعشی و اسلام تمدنی اکنون بیش از هر کشور دیگر در ایران و در ترکیه به شکوفایی کلامی خود رسیده است. نخبگان اسلام‌گرای ترکیه در طی سال‌های اخیر ادبیات خاص خود را در خصوص مرزبندی تمدنی با اسلام ضدتمدنی داعش تولید کرده‌اند که از قضا با خاستگاه خراسانی تمدن عثمانی نیز نقاط تماس و همپوشانی دارد. ویژن خراسانی ترکیه عرصه‌های تازه‌ای از گفتگو و در همان حال مناظره و مباحثه می‌گشاید که باید در فضاها بینا-فرهنگی مطرح شود. چرا باید ایران به مثابه نقطه کانونی فرهنگ خراسانی ابتکار عمل صلح را به دیگران واگذار نماید و فقط قطر و ترکیه و روسیه میزبان صلح شوند؟ از قضا همین ابتکار خراسانی ابتکار عمل صلح را به دیگران واگذار نماید و فقط افغانستان در جهت فراخوان یک آتش‌بس عاجل و فوری، به گواهی مدعوین افغانی از هشت ماه مذاکره در قطر، تأثیرگذار تر بود. این ابتکار باید در فضای پسا انتخاباتی کشورمان استمرار و تعمیق یابد.

تعامل با همسایگان که در برنامه انتخاباتی آقای رئیسی جایگاه خاصی داشته می‌تواند از یک منزلگاه میانی مشخص در هر یک از استان‌های پیرامونی (خراسان، آذربایجان، خوزستان و ...) شکل زمینی و عملیاتی به خود بگیرد؛ به عبارت دیگر در هر یک از استان‌های پیرامونی می‌توان شهرهای معینی را به منزله سکوی پرش به سوی جهان همسایگانی (تبریز و اردبیل در نخستین گام می‌توانند به مثابه منزلگاه و میانجی سمت‌گیری به سوی قفقاز و همگرایی شش کشوری ایران، ترکیه، روسیه و سه کشور قفقازی بازنمایی شوند، گام‌های بعدی را می‌توان از خوزستان یا کردستان پیگیری کرد) نامزد کرد. استان‌ها و به خصوص شهرهای پیرامونی کشور می‌توانند میانجی و منزلگاه میانی سیاست همسایگی نوین باشند.

در این میان خراسان به لحاظ جنبه نمادین خود در مقام «خراسان بزرگ و فرهنگی» و به لحاظ مشارکت‌جویی حداکثری در جریان انتخابات در جایگاه برتری قرار دارد. ایده خراسان بزرگ را باید به منظور بسط نفوذ معنوی کشور و تأثیرگذاری علیه روندهای مخرب منطقه‌ای (طالبان و داعش) تقویت کرد. ایده خراسان بزرگ اکنون یک خصم دارد و یک رقیب به نام ترکیه. داعش و طالبان خصم ایده خراسان بزرگ هستند و تلاش می‌کنند مفهوم جعلی و بنیادگرایانه خراسان را در شکل تحریف شده ایده‌های آخرالزمانی، علیه مفهوم فرهنگی و تمدنی تاریخ خراسان علم کنند.

تقویت ایده خراسان با توجه به وجوه گوناگون اهل بیتی، زبان فارسی، نوروزی و زبان ترکی این مفهوم وسیع فرهنگی می‌تواند حوزه تازه‌ای از نفوذ را به روی کشورمان بگشاید که متفاوت با حوزه نفوذ در غرب و ساحل مدیترانه کم هزینه و از نوع قدرت نفوذ نرم است (به طور کلی جهانی شدگی اسلام در منطقه غرب جهان اسلام به میانجی‌گری تمدن عثمانی صبغه نظامی شدید داشته اما گسترش اسلامی در جهان شرق در آسیای میانه و چین و شرق دور و مالزی و اندونزی، بر محمل یک امر فرهنگی-تجاری حمل می‌شده است. بازرگان‌ها و شاعران و فارسی‌دان‌های ادیب محمل و میانجی این گسترش بوده‌اند).

خراسان در مفهوم فرهنگی و تمدنی خود (که بسی فراتر از استان‌های خراسانی ما، شامل آسیای میانه و افغانستان می‌شود) می‌تواند به نقطه همگرایی منطقه‌ای ایران و ترکیه تبدیل شود. ایران و ترکیه در پارادایم ملی دو واحد رقیب هستند اما خراسان به منزله یک جغرافیای وسیع فرهنگی مکان مشترک هر دو مولفه اصلی جهان اسلام و حوزه تمدن ایرانی اسلامی با محوریت زبان فارسی و عرفان است. ترک‌های ترکیه و به طور کلی تمدن عثمانی بسی خراسانی‌تر از آن است که می‌پنداریم. عرفای کوچ‌رو خراسانی که مقارن با حمله مغول به آناتولی مهاجرت کردند در حقیقت نرم افزار و معماران معنوی تمدن سلجوقی و عثمانی را تشکیل می‌دهند:

آنچه امروزه در ترکیه بازگشت به عثمانی‌گری نوین نامیده می‌شود دو سویه‌ی کاملاً متفاوت دارد: بازگشت میلیتاریستی و توسعه طلبانه به شکوه شاهان عثمانی و بازگشت به مبانی فرهنگی و تمدنی عثمانی که عمیقاً خراسانی است. باید این وجه اخیر را برای مهار وجه توسعه‌طلبانه عثمانی‌گری تقویت کرد.

متأسفانه سیر تحولات منطقه‌ای از همان ابتدای لشکرکشی امریکا به عراق و افغانستان و در پیامد جانبی واصلی آن برآمدن جریان‌های تروریستی با ظاهری «مذهبی» و یا در جلوه قومیتی، تأثیر مخرب خود را بر دموکراسی ترکیه و همچنین بازگشت‌گرایی به میراث عثمانی برجای گذاشت: اگر از منظری پدیدارشناسانه و تاریخی به پدیده عثمانی‌گری در ترکیه بنگریم خواهیم دید که این بازگشت در فضای دموکراتیک دهه‌ی ۲۰۰۰ یک شکل متفاوت با آن چیزی داشت که از نقطه عطف انتخابات ۷ ژوئن ۲۰۱۵، به بعد شاهد آن بودیم: در دورانی که با پیروزی آک پارتی در انتخابات ۲۰۰۲ آغاز شد تا نقطه اوج «مانیفست صلح نوروزی ۲۰۱۳» بازگشت‌گرایی فرهنگی به عثمانی نیز تحت تأثیر فضای دموکراتیک، در حقیقت بازگشت به عصر تکثر و چند فرهنگی تمدن عثمانی بود و به همین لحاظ کرده‌های ترکیه نیز می‌توانستند هویت-گرایی خاص خود را با خاطره دوران عثمانی که در آن زبان کردی و حتی جغرافیای فرهنگی «کردستان ترکیه» تابو محسوب نمی‌شد ترکیب‌بندی کنند. آنچه که در پیامد انتخابات ۷ ژوئن ۲۰۱۵ به وقوع پیوست یک نقطه عطف و به تعبیری یک نقطه چرخش بود: چرخش آک پارتی به سمت حزب جنبش ملی‌گرای ترکیه و چرخش پ ک ک به سمت تاسیس واحد کردستانی در آن سوی مرزهای جنوبی ترکیه در خاک سوریه که تحت فرماندهی پنتاگون شکل گرفته بود. آرزو بیلیماز رئیس دپارتمان روابط بین‌الملل دانشگاه امریکایی اقلیم در این باره می‌گوید هدف اصلی جنگ شهری موسوم به «جنگ

خندق‌ها» که پ ک ک در پیامد انتخابات ۷ ژوئن برپا کرد مشغول ساختن نیروهای ترکیه در داخل و همزمان تمرکز نیرو در سوریه و تحکیم «دستاوردهای انقلاب رژوا» بود.^۱

در پیامد سمت‌گیری توامان ترکیه و پ ک ک به مداخله در سوریه بود که دموکراسی ترکیه و به همراه آن مفهوم دموکراتیک و چند فرهنگی بازگشت به عثمانی تاحدود زیادی صدمه دید و «دکترین امنیتی نوین» اردوغان درکنار راهبرد «ارتش‌سازی» و کردستان‌سازی پ ک ک و پنتاگون در سوریه سمت و سوی تحولات داخلی ترکیه را تحت تأثیر مخرب خود گرفت.

مهندسی معکوس دوران موسوم به «یازده سپتامبر»

شکست امریکا در افغانستان فرصتی نیکو برای مهندسی معکوس آن فرایندی به دست می‌دهد که پس از رخداد تروریستی «یازده سپتامبر» در پیامد مداخلات امریکا در عراق و افغانستان منجر به رشد جهش‌وار گروه‌های تروریستی در ماتریس و زهدان جنگ گردید. اکنون نوبت آن است که قدرت نرم ایران به کار گرفته شود. جغرافیای «خراسان بزرگ فرهنگی» می‌تواند مکان همکاری و تعامل ایران و ترکیه در جهت صلح‌سازی در افغانستان شود. عصری که با پیمان استعماری «سایکس-پیکو» در قرن گذشته آغاز شد و عصری که امریکا با لشکرکشی به منطقه آغازگر متجاوز آن بود مفهوم «امت» را نیز به پرسش گرفت. باید مفهوم خراسان بزرگ فرهنگی را در چارچوب امت و در گستره حوزه تمدن ایرانی-اسلام احیا کرد. فرایند «بازگشت به خویشتن» عثمانی نیز از همین مسیر خراسانی می‌گذرد.

به بیان روشن‌تر: فرایند بازگشت به خویشتن عثمانی-سلجوقی در ترکیه، در سوبه فرهنگی خود از منزلگاه بازگشت به خراسان می‌گذرد. ایده توران‌گرایی، پان‌ترکیستی در ابتدای قرن گذشته در ترکیه با حرکت از نقطه عزیمت مفاهیم شرق‌شناسی استعماری می‌گفت ترک‌های آناتولی از جغرافیایی به نام «آسیای میانه» آمده‌اند. «آسیای میانه» اما درست مثل «خاورمیانه» و سایر ترم‌ها و اصطلاحات شرق‌شناسی یک هویت جعلی بود برای به محاق بردن تبار اسلامی، ایرانی و خراسانی ترکان کوچ‌رو به آناتولی. اکنون در ترکیه در طول یکی دو دهه اخیر در پرتو پژوهش‌ها و گرایش‌های نوین اسلامی، تبار خراسانی ترکان مسلمان آناتولی در معرض کشف مجدد قرار گرفته است. ترکان آناتولی نه آن‌چنان که توران-گرایی و ایدئولوژی منسوخ پان‌ترکیستی در اوایل قرن بیستم می‌گفت نه از واحدی مجعول و برساخته‌ی شرق‌شناسی به نام «آسیای میانه» که از خراسان به آناتولی مهاجرت کرده‌اند. جریان مهاجرتی «فرزندگان خراسان» (به تعبیر رایج در ترکیه «خراسان ارنلری» به مفهوم عرفا واصلان خراسانی) درحقیقت پیش‌تاز این هجرت تاریخ‌ساز بوده‌اند.

CSS.ir

¹ <https://www.cumhuriyet.com.tr/haber/akademisyen-arzu-yilmaz-kurtler-sandiga-giderse-hayir-der-707527>

مفهوم «واصلان و فرزندگان خراسانی» به منزله معماران و بیان‌گذاران نیروی نرم سلجوق و عثمانی در طول دو دهه اخیر در ترکیه در فضاهای آکادمیک و در میادین سیاست‌طین‌افکن شد. اکمل‌الدین احسان اوغلو نامزد رقیب اردوغان در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴ در کمپین انتخاباتی خود گفت:

«آناتولی بدون مهاجرت فرزندگان خراسان [مولانا و بزرگان صوفیه] به این سرزمین، آناتولی نمی‌شد» درحقیقت اصلی‌ترین کدهای فرهنگی تمدن عثمانی و سلجوق یعنی زبان فارسی، زبان ترکی و آموزه‌های عرفان و از همه مهم‌تر حب اهل بیت به میانجی‌گری «واصلان خراسان» به آناتولی منتقل و در معرض کشت مجدد قرار گرفته است. ترم «فرزندگان خراسان» به‌مثابه منشاء و خاستگاه ترکان آناتولی و به منزله مولفه نرم تمدن عثمانی بیش از هر مورد دیگر در میتینگ‌های انتخاباتی داوود اوغلو‌طین شد، او تا آنجا پیش رفت که تبار خود را به نقل از روایت سینه به سینه اجداد مادری «خراسانی» نامید.

اردوغان در جریان پیشینه‌سازی خراسانی برای حزب خود می‌گوید تاسیس حزب آک‌پارتی در ۲۰۰۱ اقدامی بود در امتداد «راهپیمایی واصلان خراسان»:

«راهپیمایی حضرت ابراهیم از حران به فلسطین یک چنین راهپیمایی‌ای بود. راهپیمایی حضرت موسی از مصر به سواحل دریای سرخ یک چنین راهپیمایی بود. راهپیمایی حضرت محمد از مکه به مدینه که جریان تاریخ را تغییر داد یک چنین راهپیمایی بود. راهپیمایی [از خراسان به آناتولی] واصلان خراسان (یا فرزندگان عارف پیشه خراسان که در عین حال پیشه‌وران عارف بودند) در آناتولی، در بالکان به سمت اروپا، آب و هوای تسامح اقلیم عشق گسترده. در پرتو این راهپیمایی-های خورشیدصفت بود که تمدن در جغرافیای زیست ما گسترده شد» (اردوغان ۱۳ آگوست ۲۰۲۰).^۱

به‌این‌ترتیب مفهوم خراسان بزرگ در این معنای فرهنگی و متکثر امروزه می‌تواند نقشی بی‌بدیل در صلح‌سازی و تحکیم مشترکات فرهنگی در گستره وسیعی از خراسان موجود و افغانستان و جمهوری‌های تازه استقلال یافته داشته باشد. وقتی از خراسان بزرگ سخن می‌گوییم در واقع همه رنگ‌های خراسان با همه تکثرها و تنوع‌های فرهنگی و قومیتی و زبانی را در نظر داریم. ترکان خراسانی در این سو و آن سوی مرزهای ملی بخشی از این مفهوم عام و فرامرزی و فرهنگی خراسان هستند.

درباره‌ی جایگاه ایده‌ی خراسان در روایت‌های بنیادگرایانه‌ی داعشی-طالبانی و یا روایت تمدنی و فرهنگی ترکیه از این مفهوم به طور مستقل پژوهشی در دست انجام است که بخش‌هایی از آن تقدیم خواهد شد.

توصیه

CSS.ir

می‌توان پیام فرامرزی انتخابات اخیر خطاب به کشورهای همسایه را چنین فرموله کرد:

¹ https://yeniadana.net/haber/erdogan_ak_parti_eserlerle_konusan_bir_partivideolu_haber-52504.html

در این انتخابات سطح انسجام ملی و سازگاری و همزیستی و درهم تنیدگی همه مولفه‌های ملی به یک طراز نوین ارتقا یافت. یک ایران آشتی یافته با خویشن ملی و با همه رنگ‌ها و فرهنگ‌ها و اقوام و اقشار گوناگون خویش پیام آور آشتی و صلح و ثبات به منطقه خود است.

حضور برادران و خواهران اهل سنت ما در این انتخابات جلوه خاصی داشت، حضور گسترده و انتخاباتی اقوام ایرانی در خراسان و سیستان و بلوچستان و ترکمن صحرا و خوزستان و کردستان و استان‌های ترک‌نشین ما در عین به نمایش گذاشتن وحدت و همبستگی مردم سالارانه و جمهوری‌تی، یک پیام واضح برای همسایگان ما نیز دارد: ما به اقوام ایرانی نه به دیده یک تهدید (که نگاه مسلط عصر دیکتاتوری شاهانه بود) بلکه به منزله یک فرصت می‌نگریم: شهرهای ما در استان-های پیرامونی کشور منزلگاه تبادل فرهنگی و تجاری با همسایگان خواهند شد و ما به میانجی‌گری خویشاوندی دینی و تباری و فرهنگی اقوام ایرانی با همسایگان درهم تنیدگی ایران و منطقه را تبدیل به یک فرصت جدید جهت خلق همبستگی‌ها و همگرایی‌های نوین منطقه‌ای خواهیم کرد.

دوران جدیدی در منطقه ما آغاز شده است. ایران نوین و انتخاباتی تعامل گسترده‌تر با جهان را در دستور کار خود قرار داده است اما همچنان که در کمپین انتخاباتی تبیین شد مناسبات ایران با همسایگان در اولویت کار خواهد بود. سردار شهید سلیمانی در کنار مردم عراق و سوریه داعش را شکست داد، پیام ایران به همسایگان این است: بیایید در امتداد این مبارزه مقدس ضد تروریستی بازگشت داعش و بازگشت همه اشکال تروریسم و افراطی‌گری را غیرممکن کنیم. تروریست‌ها همواره در شکاف دولت-ملت‌ها و در شکاف میان کشورهای منطقه زندگی می‌کنند بیایید از طریق خلق اشکال نوین همبستگی-های ملی و فراملی راه را بر بازگشت همه اشکال افراطی‌گری و تروریسم ببندیم.

تروریست‌ها در باتلاق فقر و توسعه نیافتگی و ناامیدی از جوانان ما عضوگیری می‌کنند بیایید آن باتلاق را به کمک یکدیگر خشک کنیم، بیایید در کنار یکدیگر تروریست‌ها را «سلب محیط» کنیم.

سطح همکاری‌های تروریست‌ها، جرایم سازمان‌یافته و دیگر نیروهای شر و جریان‌های وابسته به امریکا و صهیونیسم متأسفانه از سطح همکاری دولت‌های منطقه بالاتر است زیرا آن‌ها به شکل فرامرزی و در دل یک ساختار شبکه‌ای عمل می‌کنند. ما کشورهای همسایه و ساکنین این حوزه وسیع تمدنی باید اشکال نوینی از درهم تنیدگی منطقه‌ای را ابداع کنیم:

۱. همزیستی برادرانه مذاهب اسلامی در خراسان می‌تواند الگویی درخشان از وحدت به جهان اسلام ارائه

دهد.

۲. در جریان همین انتخابات اخیر دیدیم که چگونه علما و روشنفکران اهل سنت در مقام تولیدکنندگان

افکار عمومی منطقه توانستند در بسیج مردم و جلب مشارکت موفق باشند و نمونه‌های درخشانی از میزان بالای مشارکت در امر تعیین سرنوشت در پای صندوق‌های رای به نمایش گذاشتند.

CSS.ir

۳. خراسان در مفهوم وسیع فرهنگی و اهل بیتی و تمدنی جغرافیای دل است که حدود آن بسی فراتر از

مرزهای ملی می‌رود. خطی که یک ژنرال انگلیسی در عصر بازی‌های بزرگ استعماری کشیده نمی‌تواند مشهود و

نیشابور را از بلخ و هرات و کابل جدا کند. مرزهایی که ملت‌سازی استالینی در آسیای میانه مساحی کرده نمی‌تواند هویت خراسانی را از سمرقند و مرو و بخارا سلب کند.

از خراسان تا خراسان

تروریست‌ها به موازات کشتار انسان‌های بی‌گناه، پاکسازی‌های قومی و آواره‌سازی شهروندان، جغرافیای تخیلی و خیالواره تاریخی ما را نیز در معرض قهری هولناک قرار می‌دهند. طنین تاریخی واژه خراسان را در نظر بگیرید و آن را با کاربرد همین واژه در دل گزاره «شبکه خراسان از داعش خطرناک‌تر است» مقایسه کنید که در پیامد بمباران پایگاه تشکیلاتی به همین نام در سوریه، بسامدی بی‌سابقه در رسانه‌های جهانی یافت. خراسان نه فقط در تصور جغرافیایی القائده که در فراخوان‌های داعشی و در نقشه مربوط به قلمرو خلافت خیالی آن، در معرض شالوده‌شکنی معنایی تازه‌ای قرار گرفته: در نقشه‌ای که داعش ترسیم نموده منطقه وسیعی ذیل عنوان «از خراسان تا اندلس» تحت حاکمیت خلافتی خودگمارده بازنمایی می‌شود. «خراسان» مورد نظر داعش شامل کل ایران کنونی به همراه جمهوری‌های آسیای میانه و افغانستان و پاکستان می‌شود؛ یعنی داعش همزمان با ایران هراسی و شیطانی نمایی ایران واقعا موجود، ایران دیگری را ذیل نام «خراسان» به عرصه تخیل در آورده که از دید تروریست‌ها آرمان‌شهری «ناب» یعنی عاری از تکثرهای هویتی و فرهنگی تلقی می‌شود. همین نوع ناب‌گرایی تخیلی و کوشش برای پاکسازی اراضی اشغالی از هویت‌های «غیر»، سرخ مهمی به دست می‌دهد تا در پرتو آن خویشاوندی گفتمانی و کرداری داعش را با اشکال دیگر ناب‌گرایی ملی و یا قومی و طبقاتی معاصر در یابیم.

خراسان اما همان چیزی است که در کلیت تاریخی خود و در رویت رنگی چند فرهنگی و بس گانگی هویتی و متکثر خویش تصویر داعشی بر نمی‌تابد که با رنگ سیاه در نقشه خیالی داعش ترسیم شده. همین ناب‌گرایی تک هویتی و فاشیستی داعش است که به رغم دعای «خلافتی» و «اسلامی» صبغه‌ای مدرن به آن می‌دهد و هم تباری ایدئولوژیک آن را با دیگر اشکال مهندسی تک هویتی و تک‌ترگریز آشکار می‌کند. بازگشت تک هویتی به تاریخ اسلام یعنی بازگشتی که تکثرها و گوناگونی فرهنگ‌ها و هویت‌های دیگر را بر نمی‌تابد بسیار بیش از آنکه به اسلام تاریخی و اسلام زیستی تمدنی و تاریخی ملل مسلمان داشته باشد شباهت ساختاری با بازگشت‌گرایی‌های ناسیونال فاشیستی و ملی‌گرایی‌های تک هویتی دارد.

خیال‌واره خراسانی دیگری هم در آناتولی در قلب ترک‌ها و کردهای ترکیه وجود دارد که چیزی به کلی متفاوت است. آن خراسان دگر باشد که خراسان دل است نه خراسان تک هویتی عبوس و طردکننده‌ی غیر. امین معلوف نویسنده مسیحی و لبنانی تبار فرانسه از نوعی بی‌سامانی فکری سخن می‌گوید که از تاکید عنان گسیخته و تک‌سویه بر یک هویت تک‌واره سرچشمه می‌گیرد. تاکید افراطی که به قول او راه به روی هرگونه هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و گفت‌وگوی واقعی می‌بندد؛ اما واژه خراسان در آناتولی در دل هاله معنایی «تسامح» و «روامداری» به کار بسته می‌شود. ترک‌های آن دیار یک خراسان

می‌گویند و صد خراسان از دهانشان می‌ریزد. خراسان از دیدگاه کاربران این واژه در ترکیه یعنی «واصلان خراسان» (به ترکی «خراسان ارنلری» و یا عارفان خراسان) و اشاره به عارفان و درویشانی دارد که مقارن با ایام هجوم مغول از خراسان به آناتولی کوچیدند و به همراه خود دنیایی تازه و هوای تازه‌ای به دیار روم آوردند. در ترکیه «واصلان خراسان» در اصطلاحی رایج به همین نام، در مفهومی معادل با عشق و حرمت و روامداری در قبال اختلاف ۷۲ ملت به کار می‌رود. کاربرد واژه «شبکه خراسان» در یک متن نظامی و عملیاتی بر ضد القاعده نوعی شالوده‌شکنی معنایی از مفهوم عرفانی و درویشی این واژه بود. پرفسور «هالوک آلکان» عضو هیئت علمی یک مرکز تحقیقات استراتژیک در ترکیه و نهال بن گیسو روزنامه نگار و فعال مدنی برجسته آن کشور در میزگردی که به طور زنده از کانال تی.آر. تی ۱ پخش می‌شد، کاربرد تروریستی واژه خراسان را نوعی «تهاجم فرهنگی» و «آلوده‌سازی» معنایی آن مفهوم عمیق تلقی کردند:

«هالوک آلکان: ما مفهومی به نام «واصلان خراسان» (درویشان و عرفای خراسان) داریم. این کار (مطرح ساختن واژه خراسان در یک متن تروریستی) کار بسیار کثیفی است. «خراسان» در نزد ما یک فرهنگ است. خراسان یعنی فرهنگ آغوش گشودگی به روی همه و گشایش همه شمول...»

نهال بن گیسو: به این ترتیب می‌کوشند آن مفهوم را آلوده سازند.

هالوک: بله. خراسان یعنی آن فرهنگی که تفاوت‌ها را در بطن خود شامل می‌شود. اسلام خراسان روایتی از اسلام است که تفاوت‌ها را (درونی و خودی می‌کند) و به تملک خود در می‌آورد.

مراد بیلماز (مجری برنامه): در بطن آن علوی‌گری هم هست سنی‌گری هم هست.

هالوک: مفهوم خراسان هم علوی است هم سنی است. امروزه ما علوی‌گری را در مفهوم مدرن تلقی می‌کنیم (اما در واقع) علوی‌گری یعنی طرفداری از علی (ع). به همین سبب در دایره المعارف اسلام، در ذیل عنوان امام اعظم، به خاطر دفاع اصولی او از اهل بیت، او «علوی» یعنی طرفدار علی توصیف شده است؛ به عبارت دیگر سنتی که آن را «سنت خراسان» می‌نامیم از چنان فرهنگی [تفاوت پذیر و رومدار در قبال دیگری] سرچشمه می‌گیرد. این سنتی است که با سلفی‌گری و تشیع افراطی بیگانه است... اما فکرش را بکنید امروز [مقامات کاخ سفید] می‌گویند یک جنبش خطرناک‌تر از داعش وجود دارد که نامش هم «شبکه خراسان» است. باید گفت از طریق این نوع نام‌گذاری علیه فرهنگ ما تهاجم صورت می‌گیرد...».

همین میراث فرهنگی خراسان در مراسم نیمه شعبان امسال از سوی عبداللطیف شمر وزیر سابق کابینه اردوغان و نماینده مجلس ترکیه با تکیه بر بعد زیبایی‌شناختی و عرفانی آموزه آن پیشتازان معنوی مطرح گردید: «این واقعیت که گروه‌های تروریستی همچون داعش، النصره و القاعده در حین ارتکاب هر جنایت وحشیانه تکبیر می‌گویند نشانگر مسلمان بودن آنان نیست. هیچ کدام آن‌ها از این زیبایی‌ها نصیبی نبرده‌اند و از آن فاصله دارند» (سایت کانون جعفری‌ها ترکیه، ۱۴ ژوئن ۲۰۱۴).

به این ترتیب می‌توان میراث فرهنگی طریقت‌ها و عرفان خراسان در آناتولی و بالکان را به کمک نظریه «مم‌ها» یا همان ژن‌های فرهنگی توضیح داد که ریچارد داوکینز مبدع آن بوده. «مم‌ها» همچون ژن‌ها ریز واحدهای فرهنگی هستند که ضبط و تکثیر شده و از نسلی به نسلی دیگر انتقال می‌یابند و در کدهای رفتاری متجلی می‌شوند. به عنوان مثال گزاره «ما مخلوقات را به خاطر خالق دوست داریم» که در خطابت‌های اردوغان علیه «همه اشکال ملی‌گرایی» علم می‌شود، یک «مم فرهنگی» است که ریشه در فرهنگ خراسانی آناتولی دارد. گزاره «انسان را احیا کن که دولت زنده باشد» نیز که به همان میزان در خطابت‌های سیاسی مذکور بسامد یافته جزو «مم‌ها» و ریز بدنه‌های مکتب خراسان است. این قبیل ژن‌های توارث پذیر فرهنگی ضامن هم‌زیستی هویت‌ها، مذاهب و ادیان و فرق گوناگون در طول قرون عثمانی بوده است. عبد الطیف شیر می‌گوید:

«در قرون ۱۲-۱۳ میلادی ۷۲ ملت در این سرزمین می‌زیستند، انسان‌هایی از هر دین و مذهب و مشرب و نژاد هم‌زیستی داشتند. مولانا می‌گفت عمری که بدون عشق سپری شود عمر نیست. دشمنی و کینه و نفرت نپراکنید. آن‌ها که انسان‌ها را دوست ندارند زردرو و خجالت زده محشور خواهند شد. انسان را احیا کن که دولت زنده باشد... از ایغدر تا مرز ادرنه از سیونپ تا سامسون همه جای ترکیه را گشتم. هر جا که رفتم تربت‌ها (مقابر درویشان خراسان که در ترکیه به شکل زیارتگاه در آمده) دیدم. پرسیدم اینها کیستند؟ گفتند «واصلان خراسان». پرسیدم اینان کیستند که پس از این همه سال تربت آنان این‌سان حرمت می‌بیند؟ در همه جا یک پاسخ شنیدم. می‌گفتند «این اشخاص می‌گفتند انسان‌ها را دوست داشته باشید. تبعیض دینی و مذهبی نکنید». این همان سخن حضرت علی است که می‌فرمود «انسان‌ها یا برادر دینی تواند یا در خلقت و انسان بودن با تو برابرند...» (مراسم نیمه شعبان، سایت جعفری).

احمد جبهلی روحانی مشهور ترکیه‌ای در یک برنامه تلویزیونی ترکیه در تلویزیون «آ. هابر» می‌گوید:

«نویسنده‌ی «صحیح مسلم»، جمع‌آوری کننده حدیث‌های مسلم، نیشابوری است. فریدالدین عطار و امام قشیری‌ها، نیشابوری هستند. تا مرو و مروزی... به همه آن منطقه خراسان گفته می‌شود. تا ازبکستان امتداد می‌یابد، سمرقند خراسان است؛ مثلاً در حدیث شریف آمده است که «پاره‌ای از من در خراسان دفن خواهد شد.» اشاره به «امام علی رضا»، نوه رسول الله؛ که اشاره به مشهد است. حضرت رضا. ما هم به زیارت‌اش رفتیم چون که امام ما اهل سنت هم هست. ۱۲ امام، ائمه ما اهل سنت هم هستند...؛ به عبارت دیگر اینجا یک امر پیچیده وجود دارد. چه نیازی هست بگوییم که حضرت مولانا سنی است...».

چیزی که درباره تمدن عثمانی کمتر دانسته و فهم شده، بنیاد خراسانی و عرفانی آن است که مورخی در توصیف آن می

نویسد:

«نفس تشکیلات «واصلان خراسان» بود که به دیار روم که زیر سم ستوران مغول سرکوب شده بودند و جنگ‌های صلیبی آنان را پارچه پارچه کرده بود، پیام تازه‌ای آورد.» (مصطفی کارا، مجله اکسیون، اکتبر ۱۹۹۷).

درویشان کوچ‌رو خراسان در عثمانی به شکل تشکیلاتی و حتی «شبکه‌ای» عمل می‌کردند و سازمانی نیرومند بر بنیاد «سامان سخن عرفانی» نهاده بودند که دامنه آن تا شمال آفریقا و بالکان امتداد داشت:

«آن‌ها اهل خشونت و دعوا نبودند و بر ساختاری از اندیشه استوار بودند که می‌گفت کار مقدس است. چشم برای آن است که [از سر تواضع] پا را بنگرد. قلب برای آن است که به خدا وصل شود و انسان‌ها را دوست داشته باشد... استاد سزایی می‌گفت آناتولی در آن ایام فقط به کمک یک متافیزیک بزرگ می‌توانست رهایی یابد [و آثار تهاجم صلیبی و حمله مغول را پشت سر بگذارد] امید را به زندگی بازگرداند و همبستگی ساز باشد. تبسم «واصلان خراسان» [درویشان و عارفان کوچ‌رو خراسان به آناتولی] ناامیدی ناشی از ظلم مغول را پاک کرد...» (مولود اویانیک، سوم اکتبر ۲۰۱۴).

یک بار دیگر یک «متافیزیک بزرگ» و یک «تبسم فلسفی» برخاسته از آن متافیزیک لازم است تا منطقه ما را در کلیت خود از جنگی بزرگ و چندین ده ساله نجات دهد که امروزه همگان به طور ناخودآگاه همچون «خواب‌گردها» در کام آن فرو می‌روند.

آنچه امروزه «عثمانی» نامیده می‌شود و به کمک انبوهی از واژگان کلیشه در معرض «غیریت‌سازی» قرار می‌گیرد، در بنیاد خود چندان هم «غیر» نیست، تا بن و استخوان فرهنگی و معنوی خود «خراسانی» است؛ یعنی این درویشان کوچ‌رو خراسان بودند که مقارن با حمله مغول به آسیای صغیر کوچ کرده و به تعبیر امروز «قدرت نرم» تمدن عثمانی را بنا نهادند. پدران بنیان‌گذار معنوی عثمانی در ترکیه مشهور به درویشان و یا «واصلان خراسان» (خراسان ارنلری) بوده و از حرمتی فراجناحی برخوردارند. احسان اوغلو رقیب اردوغان در انتخابات ریاست‌جمهوری گفت: «اگر درویشان خراسان به آناتولی کوچ نمی‌کردند این سرزمین نمی‌توانست بدل به یک وطن حقیقی شود» (۳ آگوست ۲۰۱۴). سری ثریا اوندرا از رهبران جنبش کردی ترکیه و نماینده مجلس آن کشور، در توصیف قدرت نرم و گفتمانی «واصلان خراسان» گفت: «آن‌ها وقتی به آناتولی کوچ کردند گرسنه بودند توپ و تفنگ و اسب و لشکر نداشتند و درجغرافیای شهبال اقامت گشودند که تحت حاکمیت مسیحیت شرقی، یهودیت و زرتشتی‌گری بود. آن‌ها سخن تازه‌ای برای یک نظام آوردند که از درون پوسیده بود. گفتند «ما ۷۲ ملت را به یک دیده می‌نگریم». نیت واصلان خراسان این بود که دل‌ها را آباد کنند، قلعه‌های ظلم در قبال «سخن» آن عارفان به تاریخ پیوست. اگر عثمانی در قبال مسیحیت غرب فروپاشید، بعضا بدان خاطر بود که آن «سخن» [خراسانی] را فراموش کرده و به قلعه «زور» پناه آورد...»^۱

همچنان که در داخل فلات ایران پراکنش «دُر دری» در اقصی نقاط ایران با پیشتازی ترکان خراسانی انجام گرفت، زبان فارسی و از همه مهم‌تر حب اهل بیت روی اسب ترکان عارف مشرب خراسانی به دیار روم و آسیای صغیر حمل شد و در واقع ترکی‌سازی، فارسی پروری و اسلامی‌کردن سرزمین عثمانی مدیون پیشاهنگی معنوی «واصلان خراسان» است. ترکان خراسانی در گستره‌ای وسیع از قلب آسیای صغیر تا بالکان نخستین بنیان‌گذاران سازمان‌های مدنی؛ آیین‌های فتوت و

¹ <https://www.youtube.com/watch?v=PoT6t3Fzs2k>

اخوت و نهادهای صنفی بودند که به «اخیان روم» اشتها داشتند. اگر امروز ترکیه حسینی‌ترین و اهل بیتی‌ترین سرزمین غیرشیعی جهان اسلام است باید ریشه‌های تاریخی آن را در گفتمان خراسانی آن دیار دید.

عاشقی خواننده و نوازنده که ترک‌های ترکیه تبار خراسانی او را به شکل «دیار خراسان دان خلق اوزانی [نوازنده خلق] پیرسلطان (۱۵۵۰-۱۴۸۰)» توصیف می‌کنند اشعاری درباره امام حسین دارد که قرن‌ها بر سر زبان هاست و در عاشورا بار دیگر از زبان نخست وزیر جدید ترکیه طنین افکن شد:

«حمایت ما از این ارزش‌های مشترک از انسانیت ما بر می‌خیزد... اگر لحظه‌ای از این سنت مشترک غافل شویم، یک لحظه از آن گسست حاصل کنیم، درست در همان لحظه است که باید گفت وای بر حال ما. این بار از زبان «پیر سلطان ابدال» می‌خوانم:

«عالم‌لرین سروری سین آه حسین واه حسین

شهیدلرین سرداری سین آه حسین واه حسین

«پیر سلطان» خبر وئر دوست دان، بلبل اوتویور قفس دن

هم گول آغلار هم گلستان آه حسین واه حسین.

ما در هر محرم حضرت حسین را چنین یاد می‌کنیم...»

(داوود اوغلو، عاشورای ۹۳، نقل از سایت حزب عدالت و توسعه)

این قبیل سروده‌های خلقی که خصلت نمای عرفان و ادبیات شفاهی - ولایی ساده و همه فهم قرون اسلامی آناتولی بوده نه فقط ادبیات ترکی آن سو و این سوی مرزها را به هم متصل می‌کرده بلکه درجه آغستگی آن با زبان فارسی چنان بوده که با مختصر جابجایی واژگانی برای فارس زبان هم می‌توانست قابل فهم باشد (عالم‌ها را سرور تویی آه حسین، شهیدان را سردار تویی آه حسین).

آن ترانه‌ها و سروده‌ها که بر ساز عاشق‌های آناتولی کوک می‌شده نقبی هستند به زیر تاریخ قرن ملت‌سازی‌های آمرانه و در هسته مرکزی زبان خود، هر آنچه را که در جریان گذار به کمالیسم و نسخه‌ی رنگ باخته رضاخانی آن از ساکنین حوزه مشترک تمدن اسلامی ربوده محافظت می‌کنند. گذار ملی‌گرایانه از عثمانی به ترکیه نوین، گذار از فربه‌ترین اجزای فرهنگ عثمانی یعنی اسلام و ایران نیز بود. تصادفی نیست که می‌بینیم «ترکان جوان» و دیگر آموزگاران ملی‌گرایی همچون ضیا گوک آلپ عثمانیان را «پرستندگان مدنیت عجم» می‌نامیدند و بی‌سبب نبود که در جریان تغییر آمرانه و خشونت بار رسم‌الخط عربی زبان عثمانی به الفبای لاتین چند هزار کلمه فارسی در زبان امپراتوری در معرض فراموشی، تحریف، تبارزدایی و حتی طرد و پاکسازی قرار گرفت. «آتا ترک می‌پنداشت که «اخی» معرب کلمه ترکی اتی است» (علی کالیراد، فرهنگ امروز، آبان ۹۳ ص ۶۶) و با همین پندار یکی از جریان‌های خراسانی آناتولی به نام «اخیان روم» یا همان آیین فتوت صنعت‌گران و تجار خراسانی زیر آوار همین تحریف اتمولوژیک دفن شد. چه چیزی بهتر از تغییر خط می‌توانست تحریف «اخی» را به «اتی» تسهیل کند؟

خوشبختانه امروزه تبار خراسانی ترکیه پرده‌پوشی نمی‌شود. داوود اوغلو برداشتی هگلیانی از تبار خراسانی ترکیه عثمانی دارد. تعبیر عموم خلقی «واصلان خراسان» که در عرف ساکنین آناتولی اشاره به بنیاد عرفانی-خراسانی تمدن عثمانی دارد، اکنون از سطح محاوره دینی به محاوره سیاسی راه یافته و فراتر از یک مفهوم جغرافیایی محض کاربردی فرهنگی یافته است:

«وقتی گفته می‌شود «واصلان خراسان»، نباید تصور کرد این تعبیر صرفاً به مکانی همچون خراسان و به جماعتی اشاره دارد که از آن مکان هجرت کرده‌اند، بلکه «واصلان خراسان» عبارت است از راهپیمایی یک روح در تاریخ ... این راهپیمایی روحانی و معنوی زمینه‌ساز انتقال عرفان و ادب تکوین یافته در آنجا [خراسان] به روم و افریقا و قصبه‌های افریقا و لبنان و خاورمیانه بود. این «واصلان» [عارفان راه یافته خراسان] هستند که سنگ سنگ نشانه‌ها و سمبل‌ها و نمادهای این سرزمین را چیدند» (داوود اوغلو، سخنرانی در نوشهر ترکیه، ۸ دسامبر ۲۰۱۴).

نخست وزیر سابق ترکیه بصیرتی آکادمیک درباره‌ی شیوه انتقال سنت و توارث فرهنگی ایده «واصلان خراسان» دارد که موجب برکشیدن آن تا آستانه قرن حاضر می‌شود:

«مرحوم پدرم می‌گفت پسر من نام تو را «احمد ثانی» نهادم، احمد یسوی [متوفی به ۱۱۶۶، ملقب به پیر ترکستان که در ترکیه جزو سر سلسله عارفان خراسان محسوب می‌شود و «احمد ثانی» بعد از پیامبر نامیده می‌شود] ... بعدها وقتی احمد یسوی را شناختم دیدم یک فرهنگ در طول قرون چگونه استمرار می‌یابد...

وقتی مادر بزرگم در دعاهای خود می‌گفت «خراسان دیر بیزیم ایلیمیز / اصفهان دان گنچدی یولوموز / ۱۲ امام پیریمیز» [خراسان ایل ماست / از اصفهان گذر کرده راه ما / ۱۲ امام است پیر ما]، در واقع نشان می‌داد یک سنت چگونه در هر دعا استمرار می‌یابد. همه ما مسئول هستیم که با استمرار و فهم این سنت عرفان خراسان، این راه به طریقی به قرن بیست و یکم منتقل کنیم» (داوود اوغلو، همان).

بنابراین متفاوت با فرهنگ رسمی و آمرانه و هیاهوی بلندگوهای ایدئولوژی ملی‌گرا، چیزی در زمزمه‌ی آهسته و نیایش زائران درویشان خراسانی در آناتولی تکرار و حفظ می‌شود که می‌توان با الهام از مکتب تاریخ‌نگاری فرانسوی موسوم به «آنال» و به خصوص فردینان برودل آن را «تاریخ درازمدت» و یا تاریخ ذهنیت‌ها نامید. دکتر نعمان کورتولموش معاون نخست وزیر ترکیه با توسل به تاریخ‌نگاری فرانسوی، هزاره خراسانی عثمانی را به مثابه یک واحد بلند تاریخی در دل حوزه تمدن اسلامی جا می‌دهد:

«اگر بخواهم از نقطه عزیمتی که توصیف فرنان برودل مورخ به دست می‌دهد حرکت کنم باید بگویم نخستین راهپیمایی بزرگ تمدن ما در دوران خلفای راشدین آغاز شد، راهپیمایی بزرگ دوم همان راهپیمایی دوران سلجوق-عثمانی بود که با پیشتازی «واصلان خراسان» آغاز شد، سومین راهپیمایی بزرگ نیز انشالله فرایندی خواهد بود که با «ترکیه نوین» آغاز می‌شود؛ یعنی دموکراسی بیشتر، انسجام بیشتر، آزادی بیشتر... (کورتولموش، رپرتاژ روزنامه ینی شفق، آنکارا، اول اکتبر ۲۰۱۴)

شب عروس، بهانه ای برای جنبش روح خراسانی ترکیه

مراسم باشکوه سالگرد وفات مولانا که با الهام از استقبال عروسانه‌ی این شاعر بزرگ در ترکیه «شب عروس» نامیده می‌شود، بهانه‌ای برای جنبش روح خراسانی آناتولی است. ترک‌های آناتولی مولانای خاص خود را دارند. مراد بارداکچی تاریخ نگار و ستون نگار روزنامه «خبر ترک» در نقد مولاناگری جوانان ترک که طی روزهای اخیر به اوج خود رسیده می‌نویسد:

«امروز در اینترنت، توییتر، رسانه‌های اجتماعی و در بسیاری فضاهای دیگر و در تلفن‌های همراه، مد مولانا جریان دارد. چیزکی از مولانا شنیده‌اند و همان را به اشتراک می‌گذارند. یک چیز عجیب سال‌های اخیر این است که نام مولانا همراه با اومانیسیم، مهر، تسامح، و مفاهیم مشابه بر زبان می‌آید و [در ترکیه] مولانا را به «پیامبر دین تسامح» تبدیل کرده‌اند... چیزکی شبیه وعاظ تلویزیونی مسیحیت در امریکا! (مراد بارداکچی، ۲۰۱۵/۱۲/۱۸، سایت خبر ترک).

مولانا از آنجا که به تعبیر مورخ مذکور فلسفه را رد می‌کند و چیزکی جز قرآن نگفته، پس نمی‌تواند پیام آور اومانیسیم و تسامح باشد! مراسم وفات مولانا در ترکیه با مناسبت‌های روز پیوند داده می‌شود: آن سال تقارن وفات مولانا و عاشورا بهانه‌ای شد برای یک پیوند:

«قلب کسی را نشکنیم، خیرخواه همگان باشیم و خوشبختی همگان را بخواهیم. امروز در مراسم «شب عروس» شرکت کردیم. حضرت حسین (ع) و انسان‌های معصوم همراه او در کربلا به هزینه آن جان‌های مبارک، دفاع از حق و حقیقت را به نمایش بشریت گذاشتند.» (اردوغان، مراسم مولانا، ۱۷ دسامبر ۲۰۱۲) و امسال لحن اردوغان دیگر آن حلاوت مولانایی پیشین را نداشت و زبان او به طرزی آشکار سیاسی و حزبی بود؛ اما «عمر طغرل اینانچر» پژوهشگر فرزانه و فاضل دستگاه فرهنگی ترکیه کوشید به کمک زبان خود مولانا فضایی تازه از همدلی بیافریند و با لهجه‌ای شیرین خطاب به رئیس‌جمهور خواند: «مثنوی ما دکان وحدت است / غیر واحد هرچه بینی آن بت است».

در این جا فقط و فقط وحدت فروخته می‌شود قیمت آن نفس است. نفس‌ات را بده وحدت بخر. وحدت بخر که زنده باشی این وحدت از راه و از ایستگاه وحدت با برادران دینی می‌گذرد و به وحدت با آن رب واحد می‌رسد. اگر در مثنوی ما چیزکی مغایر با وحدت ببینی، بدان که آن بت است. و بدان که آن بت، بت نفس توست. رئیس‌جمهور عزیز ما، استحضار دارید که شب سه‌شنبه آتی لیلۀ ولادت نبی علیه السلام است. مولانا می‌فرماید:

همه کار ما در شب و روز باید در راه رضایت حضرت محمد (ص) باشد زیرا: رضایت او رضایت خدای مصطفی است رحمه للعالمین و سبب رحمت: او برای عالمین آمده، آما! اما عالم هم برای مصطفی خلق شده:

هر که جوید روز و شب راه و رضای مصطفی / لاجرم راضی بود از خدای مصطفی

از برای رحمت مجموع عالم آمده است / مصطفی بر عالم و عالم برای مصطفی»

(۱۷ دسامبر، ۲۰۱۵ قونیه)

مولانا چه پیامی دارد برای امروز ما که بختک شوم تروریسم داعشی بر سر جهان و منطقه افتاده؟ بخشی از این پاسخ را در اسلام‌گرایی نوین جامعه ترکیه می‌توان دریافت که در واقع بیان امروزی و عصر همان عرفان مشربی قرون خراسانی آناتولی است. نوعی اسلام‌گرایی چند رگه که به تعبیر آکادمسین اتیان محجوبیان مشاور فرهیخته و ارمنی‌تبار رئیس‌جمهور ترکیه: «نوعی دینداری جدید را می‌توان به مدد ابزارهای جامعه‌شناختی در ترکیه مشاهده کرد که به تدریج فردیت بیشتری می‌یابد، از کلیشه‌های ذهنی رها می‌شود، توان فاصله گرفتن از خویش دارد و خواهان ادغام سریع در دنیای جهانی شده امروز است. دینداری جدید طبقه متوسط خواهان توسعه حوزه عمومی، بازسازی مرکز، نرمال‌شدگی پویای زندگی و دموکراسی و کسب ثروت است که محجوبیان اسم همه این‌ها را «محافظه‌کاری فرهنگی» می‌نامد. سرشت ترکیبی و چند رگه طبقه متوسط جدید از دید پژوهشگر مذکور آن است که از یک سو ارزش‌های اخلاقی و معنوی خود را بر دین ابتناء می‌کند و از دیگر سو در فراسوی تفسیر سنتی از دین، خواهان انطباق با هنجارهای گلوبال است. محوریت خانواده در عین پذیرش نقش آفرینی بیشتر زنان و جوانان (با سرعت اندک و حساب شده) بی‌طرفی دین در قبال مقتضیات بازار، نگاه عقلانی به حیات کار، ارج نهادن به سرمایه‌گذاری، تحقیر کار کارمندی در عین تحسین کار صنفی، نگاه مثبت به انسان غربی به مثابه آدم‌های درست و قانون‌مدار در عین بی‌اعتمادی به غرب و اسلام ستیز دیدن و عاطفه‌گریز دیدن آن... جزو سویه‌های چند رگه دینداری جدید و فرد باوری اسلامی ترکیه است» (محجوبیان، نوامبر ۲۰۱۵، تلویزیون خبر ترک).

این ساختار فکری را می‌توان با جامعه‌شناسی دینی کشور خودمان مقایسه کرد و آنرا آشنا یافت: اما طی سال‌های اخیر همزمان با رشد تروریسم در زهدان جنگ افروزی‌های امریکایی، هویت‌های دیگری نیز بر ضد همان جریان‌های تروریستی رشد و گسترش داشته‌اند که نمی‌توانند پاسخی بنیادی به جنگ و خشونت بدهند زیرا به همان اندازه هویت‌های مرگبار، از خصلتی تک‌عنصری (تک‌هویت‌گرایی ملی، قومی یا مذهبی) برخوردارند و به همین سبب خصلت چند رگه جامعه‌شناسی دینی را تهدید می‌کنند. به طور کاملاً مشخص باید گفت با تبدیل هویت ملی به یک هویت تک‌رگه و قومی-نژادی ناب نمی‌توان به مصاف تروریسمی رفت که آن هم به نوبه خود یکه و تک‌عنصری است و سایر تعلقات بشری و هویت‌های دیگر را نادیده می‌انگارد. در چنین شرایطی هولناک که عبور از اسلام‌اندیشی تمدنی و عبور از هویت ترکیبی و چند رگه‌ی «جمهوری، اسلامی، ایرانی» هویت‌ها، تک‌عنصری نژادی و یا مذهبی و ملی-قومی، نوید شوم یک سلسله جنگ‌های بسیار دراز مدت و چند نسلی را می‌دهد، بیش از هر زمان دیگر نیازمند چنگ زدن به ریسمان وحدت هستیم. شاید به همین سبب بود که داود اوغلو از نیاز مبرم زمانه‌ی ما به پیام مولانا سخن گفت:

«در زمانه‌ای که جغرافیای دل ما غرق در تاریکی و ناآرامی و سرکوب و ظلم شده، مولانا بانگ برادری انسان‌ها را در لامکان و در ماورای جغرافیا می‌زند. درگاه مولانا پس از آن ناامیدی که در پیامد یورش‌های صلیبی و حمله مغول دچار شدیم، دروازه امید بود، و به کسانی که از یکدیگر نفرت می‌ورزیدند محبت را آموخت. درگاهی گشوده به روی انسان‌ها، مستقل از اینکه چه دینی دارند و یا از کدام نژاد هستند و به کدام مذهب تعلق دارند. امروز به داروی ندای مولانا بیش از هر زمان دیگر نیاز داریم» (داوود اوغلو، ۱۷ دسامبر مراسم مولانا).

اردوغان در مراسم وفات مولانا گفت: «داعش، بوکوحرام، الشباب، القاعده ضربه‌ای بر اسلام و مسلمانان وارد آورده‌اند که در طول تاریخ کمتر کسی توانسته چنین ضربه‌ای به اسلام و مسلمانی بزند» و نخست وزیر ترکیه نیز گفت «گروه‌های تروریستی که برجسب‌های ناچسب ترور به اسلام می‌زنند به مسلمانان و به اسلام ظلم می‌کنند». آیا مولانا می‌تواند جهان اسلام را از شر داعش نجات دهد؟

خانم مجری ویژه برنامه مولانا در تلویزیون رسمی «تی.آر. تی خبر» خوش بینانه پاسخ می‌دهد:

«مثنوی مولانا در دنیای غرب در میان آثار پُر خواننده است. حتی در آن ایام که در تنور «برخورد تمدن‌ها» دمیده می‌شد مولانا «پل» شد. کتاب‌هایش پر تیراژ شد چون هر آنچه گفته در دنیای ما مصداق دارد؛ اما در این ایام برای غرب، به خصوص فهماندن اسلام و تصوف هیچ کار آسانی نیست، زیرا دنیا با دشمنی مبارزه می‌کند که در ابتدا با القاعده آغاز شده و با داعش ادامه یافت و آن را با ترم «ترور اسلامی» معرفی می‌کند. راه دور کردن چنین برداشتی از اسلام آن است که درباره‌ی مولانا و امثال حضرت مولانا و متفکرین اسلامی مشابه و درباره آثار آنان مغز بسوزانیم. فقط از آن قرائت سخن نمی‌گوییم که حال ما را خوب می‌کند، از کوشش برای فهم سخن می‌گوییم. شاید شب وصلت مولانا فرصتی باشد برای این. نه فقط در قونیه که در همه سوی ترکیه...» (۱۷ دسامبر ۲۰۱۵ تی آر تی خبر).

بازگشت به مولانا در ترکیه نمی‌تواند بدون بازگشت به الفبای عربی عصر عثمانی و بازگشت به زبان فارسی به‌مثابه یکی از اجزای فربه هویت عثمانی صورت پذیرد. تصادفی نبود که در مراسم مولانا نیایش پس از سما، به فارسی برگزار شد. و درویشی به نشانه‌ی درویشان خراسانی عصر عثمانی گفت:

«بارک الله و برکاته سما راه، صفا راه، وفا راه، حالات مردان خدا را...» و پس از ذکر نام خلفای اسلام به حسنین رسید و گفت: «و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین ازواج مطهره، اولاد رسول الله راه، مجموع اولیای آگاه و عارفان و علی الخصوص قطب العارفین حضرت مولانا خداوندگار را...».

این قطعه از نیایش که از قرون خراسانی عثمانی به یادگار مانده و در «شب عروس» یعنی در هفتصد و بیست و چهارمین سالگرد وفات مولانا در حضور مقامات کشور ترکیه در قونیه طنین افکن شد به خوبی و به نحو فشرده آن هویت چند رگه عثمانی را به نمایش می‌گذارد که در کلیت ترکیبی خود زبان فارسی و نام خلفای اسلام را در کنار نام حسنین می‌نشانند.

واقعیت این است که بدون احیای مفهوم «امت» در شکل امروزی، دموکراتیک و صلح بنیاد آن نمی‌توان به کمک مفهوم «ملت» و ساختارهای عقب مانده دولت-ملت‌های منطقه به مصاف تروریسمی رفت که در نهایت هشیاری شیطانی از امکاناتی تغذیه می‌کند که عصر زوال ساختار دولت-ملت در اختیار او نهاده و در شکاف‌های این بنای پوسیده لانه کرده. به کمک مفهوم «ملت» نمی‌توان پلی زد بر فراز شکاف عظیمی که لشکرکشی‌های امریکا به منطقه و در امتداد آن تولد مرزبندی شیعه-سنی ایجاد کرده است و باید هر یک از ملل منطقه مفهومی از هویت ملی در کار آورند که هم دموکراتیک باشد و هم با همبستگی فراملی در سطح امت مسلمان قابل جمع باشد. و این در کشور ما یعنی بازگشتی تازه به آرمان‌های

مغفول انقلاب اسلامی، بازگشت به آرمان اخوت «هفته وحدت» و بازگشت به ۲۲ بهمن‌های چند فرهنگی با شرکت شیعیان و اهل سنت، بازگشت به قانون اساسی و به ایران توصیف شده در قانون اساسی و نه «ایرانیت» جعلی و نژادی و تک هویتی که در طول دهه‌های تاسیس آن در زهدان دو کودتای پهلویستی هرگز با دموکراسی و حقوق شهروندی و تکثر زبانی و فرهنگی اقوام ایرانی سر آشتی نداشته است.